


بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ
شمارهٔ دفتر
۱۳۹۱۰
بازدید ۱۳۴۰
۲۳۱۴


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
بازدید ۱۳۴۰
۲۳۱۴


کتابخانه
مجلس شورای ملی



کتاب شب نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بندهٔ درگاه عبد الفتاح که در تاریخ سنه ۱۲۵۵
هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری از جانب امنای
دولت علیهٔ ایران صانها الله عن طوارق الحدثان
بنیابت عالیجاه مقرب الخاقان حسین خان
آجودانباشی مأمور و عازم فرنگستان شد
چون جمعی از اهالی هندوستان بالضروره

در ممالك انگلستان متوقف من جمله نواب
اقبال الدوله ابن شمس الدوله ابن سعادت علی
خان ابن شجاع الدوله ابن ابو المنصور خان
نیشابوری و ابو المنصور خان از نیشابور ایران
رفته در هندوستان بامر ملازمت محمد
شاه هندی که باکثری از ممالك هندوستان
شاهنشاه بوده است اشتغال داشته در آخر
بمرتبهٔ وزارت بالاستقلال و الانفراد رسیده
و همچنین شجاع الدوله و آصف الدوله مشهور
ابن شجاع الدوله مدتها وزارت کرده اند و بعد

از وفات آصف الدوله که لاولد بوده است
سعادتعلی خان برادر او وزیر شده در ایام
وزارت ممالک اوده حسب الحکم پادشاه بایشان
مفوض گشته مساوی هشت کرور تومان ایران
مالیات آنجا را هم برسم تیول ابدی بایشان واگذاشته اند
وبعد از فوت همان پادشاه پادشاهان دیگر نیز
این قاعده را معمول داشته اند تا اینکه
جماعت انگلیس چنانکه مشهور است بهزار گونه
حیله و تزویر مداخله بملک آنها بهم رسانیده
بالاخره عهد و شرط کرده اند که هر سال مبلغی

ازاین ملک تنخواه نقد بدولت انگلیس بدهند
بعد از چندی دولت انگلیس تکلیف کرده است
که بقدر مبلغ معهود از ولایت موضوع داشته
بآنها واگذارند والجاء قبول کرده اند و
شرط نموده اند که در نصف دیگر بهیچ وجه
مداخله نکنند ومدتها سلطنت آنجا با شمس
الدوله پدر اقبال الدوله بوده است بعد از
فوت او چون دولت انگلیس آثار رشد از ناصیه
احوال اقبال الدوله استنباط کرده اند عموی
خرف گشته او را که محض نفس معطله میباشد حکماً

در آنجا پادشاه وفرمانفرما نموده ، اقبال الدوله را
از سلطنت موروثی ممنوع داشته اند ، ایشان بسبب بد
عهدی وظلم وتعدی دولت انکلیس از وطن مألوف
وخانه وزندکی ، آواره وسرکردان بوده ، مدت
یک سال ونیم ، با کروهی از من تبع ، ومنسوبان خود
در لندن بودند ، که بلکه قراری در امر خود بدهند
از قراری که ایشان مکرر ذکر وبیان میکردند
کویا در ظرف این مدت اکثری را ازین ولایات سیاحت
کرده از کیفیت وکم اوضاع هر یک استحضار کامل
حاصل نموده بودند ، بنده در کاه اوقات توقف

لندن بجهت جامعهٔ اسلامیه ، با او آشنائی و
حق صحبت داشت ، وبکرات از کیفیت اوضاع این
ملک وملت از ایشان وسایر اهل هندوستان
استعلام واستفسار رفت ، وپاره را نیز خود معاینه
دیده ملاحظه نمود ، اکر خواسته باشد که قبایح
اعمال وافعال آنها را ، در این اوراق ثبت نماید
کنجایش آن را نخواهد داشت ، لهذا بتحریر بعضی از
اوضاع واحوال نسوان ورجال آنها علی سبیل الاجمال
پرداخت ، والعهدة علی الراوی ، در این ممالک فسیحة المسالک
عموما زن ودختر ، بی تنبان وچادر اند ، ودائما

خواهان کوبنده قادر؛ ضعیفه مستوره نایاب
ونادر است؛ وهمه در انجاح مرام مردم استادهما
همیشه بلهو ولعب معتادند؛ واز رنج وتعب آزاد؛
در اجرای عرض حریف؛ دائما جسورند وظریف؛ و
در حفظ عرض خود غالبا عاجزند وضعیف؛ شب وروز
با زمرهٔ بوالهوس مأنوسند؛ ویکباره از کف نفس و
ناموس مایوس؛ جهت جامعه وما به الاشتراک
زنان باهم این است؛ که همه آنها میل مفرط بجماع
دارند؛ واز برای آن باهمدیگر نزاع؛ واگر از این جهة
قطع نظر شود؛ در لون وخلقت وشکل وشمائل؛ نقطهٔ

مقابل هستند **بعضی** از آنها خد زیبا دارند؛ وقد
رعنا؛ لب شیرین دارند؛ وغبغب سیمین؛ دهان
معطر دارند؛ وطرهٔ معنبر؛ کفین رنگین دارند؛
وکفلین سنگین؛ عشوهای دلربا دارند؛ وغمزهای
غمزدا؛ چنانکه این فرد شیخ فردا فردا مناسب حال
آنهاست؛ **بیت** ندانم از سر و پایت کدام خوبتر است؛
چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی؛ **برخی** بخلاف
آنها؛ که بسیار بدشکل وبد شمائلند؛ وفقراتی که
مسطور می شود؛ در هر حال شامل حال آنهاست؛ **بالجمله**
ماتحت همه جنگل است؛ وبر حریفان خود بس انگل؛

این وآنشان پرموو سیاه است، وگروهی از مشتری
براین معنی گواه، بعضی بسیار خوش صورت شد، وبرخی
بغایت چرکین وبد رویت، الحاصل ما حصل مضمون خیر
الأمور أوسطها در آنها یافت نمی‌شود، لکن کلاً باخذ
درهم ودینار مایل اند، وبظهور کرم بسیار قائل، از
شیوهٔ عصمت، ومستوری بس عار بند، ودر انجاح
مطالب مشتری بغایت جری، از دام عفت بآزادی
رسته اند، واز قید عصمت باستادی جسته،
بوصال رجال فوق الغایه راغب اند، وبغنج ودلال
بی اندازه طالب، بآزادی تفاخر دارند، وبخود

سری تشکر، داد ودهش کار آنهاست، وعذر
وپوزش شعار آنها، اگر ادعای غبن فاحش کنند
از حریفان عفو وبخشش طلبند، چراکه بسیار
فراخ وگشاده اند، وبغایت خراب وپرباد، گروهی
از مشتری عمله دارند، وهنگام گیرودار بس عجله، کار حریفان بنوبه است، وفوراً
قائل کلمات توبه، هریک شبی بسی چهل
ممنون است، والا بالمرة مایوس ومغبون، نه
از حاکم باکی دارند، ونه از فعل خویش
یاسی، بابها مفتوحة للداخلین، رجلها مرفوعة

للفاعلین خلاصه اغلب اوقات زنان رعنا، و
دختران زیبا، با مردان و امردان بیگانه،
متحد و یگانه بوده، فی اللیل والنهار والعشی والابکار
گاهی در مجالس ضیافتهای بال، بی کلال و ملال،
و زمانی در تماشاخانه، و قهوه خانه، و قحبه
خانه، با چنگ و چغانه، و دمی در کوچه و بازار،
و باغچه و گلزار، و صحرا و سبزه زار، با حریفان
هشیار، و اوانی در میدان و دکان، و خیابان،
و گلستان، و چمن و بستان، شادمان و خندان،
بوده سیاحت میکنند، و هر از و همداستان

شده

شده لذت میبرند، و صحبت مینمایند، و راه
میروند، و روزکار میکذرانند، بوضعی
که دختران دوشیزه، با پسران نورسیده، انیس اند
و زنان حریف دیده، با مردان آزموده جلیس اند
مدهوش کردند، و زمانی بیهوش، دمی لا
یشعر اند و خراب، و گاهی مشغول امر ناصواب،
هر وقت بهوش آیند، از عالم سرخوشی سرآیند،
و بوضع بیهوشی گرایند، مردان جهاندیده
و منحنی شده، و پیر زالان کار آزموده و خم
کشته، نیز لنگان و لنگان، و افتان و خیزان

در این دایره هستند؛ واگر حریفان در معامله
ظریفان عاجز آیند؛ آنها بقدر الامکان اهتمام
ورزند؛ وبادله وبراهین؛ معاملهٔ طرفین را از هم
میگذرانند؛ در جزو هم بکل آنها فرداً فرداً
بزبانی که دارند ابلاغ مینمایند؛ ومیگویند که ما
نیز وقتی مانند شما جوان ومغرور بودیم؛ وچنین می
دانستیم که همیشه خوش گذرانی ممکن است؛
حالا که کار از کارمان گذشته؛ وتوانائی
بناتوانی وقوت بنوانی مبدل گشته؛ رنگ رخسار
تغییر یافته؛ وتیر غمزه از تأثیر افتاده؛ نه چهره را

آبی مانده است؛ ونه طره را تابی؛ منطق شیرین که در
بیان معانی در حد اعجاز بود؛ از ادای الفاظ عاجز
آمده؛ وچشمان نیم مست که در صید دلها دست تمام
داشت از دست رفته؛ حریفان را میل معاشرت
وشوق مباشرت ما نمانده است؛ خار ندم در پا
داریم؛ [illegible] بدم برس؛ بیت؛ قضا روزگاری
زما [illegible] بود؛ [illegible] روزی از آن شب قدر بود؛ ولی
چه سود؛ بر نمیگردد آب رفته بجوی؛ آن عمر ورد
وزمانی نمیگذرد؛ که از غفلت پشیمانی وندامت
وتأسف وسئامت حاصل نکنیم؛ پس در این صورت

چگونه روا وسزاست ∴ که شما با اینهمه قوت ∴ و
شهوت جوانی ∴ از لذتهای عیش وکامرانی محروم
نمائید الغرض بهزارگونه حیله وافسون ∴ پیش آمدن
سعیهای ازحد افزون ∴ ظاهر ساخته ∴ آنی غفلت
نمی ورزند ∴ وبعضی از پیرزالان فرتوت که از غایت
پیری متحیر ومبهوت اند ∴ وبحد هرم رسیده ∴ قامتشان
خم کردیده است ∴ نه پای ایشانرا قوت رفتار مانده است ∴
ونه زبانشانرا قدرت گفتار ∴ چون طاقت بر
حرکت ندارند ∴ وتاب بسکون هم نمیآرند ∴ لابداً
در صحرا وبیابان ∴ با کالسکهای دوباز ∴

ودر محفل ومجلس با کرسیهای چرخ دار ∴ دور می
کنند ∴ وچرخ میزنند ∴ ومشتری ومشتری را با
ایما واشارت به بیع وشری وامیدارند ∴ وحریفانرا
دقیقهٔ فارغ نمیگذارند ∴ از این کردار بهجت
بسیار ∴ ومسرت بی شمار حاصل کرده ∴ همیشه
خوشحال هستند ∴ که در ضمن یك سودا ∴ دو سود
نقد دست داده ∴ مشتری ومشتری با هم بالاشتراك ∴
ودلاله هم بنفسها حظ نفس حاصل میکنند ∴ وبیك
تیر دو نشانه میزنند حکایت شبی در یك مهمانی
لندن ∴ صاحبخانه جمعی از زنان سیمین بر ∴

ودختران مه پیکر را که هریک در فن رقص نقص
نداشت ∴ ودر طرز رفتار وخرام تمام بود ∴ در
نگاه پنهانی آنها ∴ رموز دلربائی پنهان ∴ واز
اعتدال قامت ایشان ∴ شور قیامت عیان ∴ لعل
لبشان ∴ با شهد شیرین آمیخته ∴ واز تار زلفشان
دلهای پریشان آویخته ∴ در گوشهٔ رخسارشان
طرهٔ طرار ∴ خوشهٔ سنبل داشتند ∴ ودر میان
پیراهن ∴ از لطافت بدن ∴ خرمن گل کمند
گیسوی آنها ∴ عقل را در بند داشته ∴ ودر آتش روی
آنها ∴ دلهای بیقرار سپند بوده ∴ دعوت نموده بودند ∴

وهمه آنها باهم ∴ از رنج وملال فارغ ∴ وبغنج ودلال
مشغول بودند ∴ بنده درگاه هم در گوشهٔ مجلس از همه
کناره کرده بودم ∴ وقناعت بتماشا ونظاره ∴ ناگاه
دیدم ∴ که پیره زال عفریته غداری را ∴ در کرسی
چرخدار گذاشته ∴ داخل مجلس نمودند ∴ همین که
داخل شد ∴ از تماشای آن بساط ∴ خوشحالی وانبساط
برای او دست داده ∴ با هریک از حضار انس واستیناس
حاصل نموده ∴ مضمون یوسوس فی صدور الناس را جاری کرده
حرفهای محبت آمیز زد ∴ وسخنان شوق انگیز گفته
در ارتباط حضار باهم غایت احتیاط نمود ∴ واصرار

از حد بیرون برد که مبادا احدی فارغ و بیکار
باشد و از این کار در مقام انکار چون
بنده را در گوشه از مؤانست آنها بی نصیب دید بنظرش
بسیار عجیب آمد بترجمانی صاحبخانه که زبان
فارسی میدانست خطاب کرد و گفت که از این زنان
و دختران کدام یکی در نظر تو مقبول و معقول و
مطلوب و محبوبست و چرا از این معامله فارغ نشسته
رشته محبت را از آنها گسسته آنکه منظوری ندارد
عمر ضایع میگذارد بنده جواب گفتم که در عالم
خوبرو بسیار و دلربای شما راست ولکن یکی از

شعرا

شعرای ایران که کلام او در فنون محبت سرمشق
مردم است گفته بهر چمن که رسیدی گلی بچین
برو همینکه اینحرف را شنید و آثار بی میلی
از ناصیه احوال بنده مشاهده نمود علامت
حزن و اندوه در بشره او آشکار گشت بنده
بجهه اینکه او را بتنگ آورده بتکلم وادار
گفتم اینحرف نباید موجب غم و باعث الم شما
باشد معلوم است که گلچین در نگاه
داشتن گل اهتمام تمام خواهد کرد و علی
قدر المقدور آنرا از خود دور نخواهد نمود

مجرد استماع این فقره ؛ دست بهم زده ؛ اظهار شعف
نمود ؛ وخنده زد ؛ وزنده شد ؛ ازغایت شادی
اینمضمون را ؛ بهمه حضار حالی نمود ؛ آنها کلاً
تحسین کرده ؛ آفرین کفتند ؛ دراین بین اجودان
باشی از راه شوخی اظهار کرد ؛ که شما از احوال فلانی
غافل هستید ؛ که چه قدر خوش کذران و زنده
دل است ؛ من جمله بیست نفر زن معقوله در ایران
دارد ؛ اکتفا بآنها نکرده بفرنکستان
آمده است ؛ آنها بحرف اجودانباشی اعتبار کرده
بی اختیار پیش آمدند ؛ ودورم را مثل بنات النعش

کرفتند

کرفتند ؛ وهریك بزبان وبیانی که داشتند
کفتند ؛ که ظن ما ؛ درحق تو این نبود ؛ که بیست تا زن را
نکاه توانی داشت ؛ تعجب است که چکونه از عهدهٔ
آنها برمیائی ؛ وچه طور با آنها سلوك نموده بسر
میبری ؛ این حال از تو محال بنظر میاید ؛ بنده در
جواب کفتم ؛ که زنان ایران مثل شما متلف ومسرف
نیستند ؛ بلکه قانع ومنصف هستند ؛ ومحل تعجب هم
نیست ؛ چرا که شما معاینه می بینید ؛ که یك قطعه خروس از
برای سه قطعه مرغ کفایت میکند ؛ معلوم است
که آدم کمتر از خروس نخواهد بود ؛ با وجود این

باز بهم دیگر که میرسیدند ؞ اینمعنی را مکرر می
کردند و تعجب مینمودند والعجب بعضی از زنان عفیفه
ونجیبه ؞ با سگان انیس اند و جلیس و دائما
رفیقند و مونس ؞ و هر یک همیشه دو قلاده سگ
دارند که یکی از آنها توله سگ است و دیگری کوپک
اما شغل سگ توله بنابر عادت ؞ در وقت حاجت
فرج عفیفه را هر قدر که خواهش اوست میلیسد ؞ و
هنگام ضرورت ؞ و غلبهٔ شهوت ؞ زبان باندرون
برده ؞ مکرر حرکت میدهد ؞ تا اینکه نجیبه را بسبب
انزال آرام و فراغت حاصل شود ؞ مقصود اصلی و منظور

کلی از این معاملهٔ سگ توله دو چیز است ؞ یکی
حصول لذت ؞ و دفع شهوت ؞ و دیگری تنگی
و نزاکت موضع ؞ که بعلت لیسیدن حاصل آید ؞
اهل هندوستان نیز بصحت این معامله اقرار و شهادت
دارند ؞ و لکن از راه تعجب میگویند اینهمه زن که
در این ممالک دیده ؞ و صحبت کرده ایم ؞ چنین زنی
که از عمل سگ توله ؞ مقصود آخری او بعمل آمده باشد
ندیده ایم ؞ پس از این معلوم است ؞ که همان عفیفه ؞
بعد از معاملهٔ سگ توله ؞ بعلت زور و قوت شهوت ؞
خاصیت حاصله را که عبارت از تنگی باشد ؞ فی الحال

بمقاربت عظیم الآله دیگر رفع کرده، بصورت
اوّل راجع شده است وامّا کوبك با آنهمه پوز و پیکر
بعد از آنکه خانم شوخ وشنك خود بخود لنك را
بالا برداشت، بدون کوملك وبی تأمّل ودرنك
جماع فشنکی راه انداخته، رفع دلتنگی مینماید،
واعتقادشان این است که جماع سگان بسبب بطؤ
انزال، بمراتب از جماع رجال خودشان بهتر وخوشتر است
هرگاه سگی بدبخت باین معامله عادت نکند، بالمرّة
از نظر آقا وخانم باعفت افتاده، فوراً اورا بعرّاده بسته
مثل الاغ وقاطر بکار وا میدارند، مادام که باین معامله

زنی

زنان عادت نکرده است، همیشه بعذاب وزحمت
عرّاده کشی گرفتار است، بدبخت ترین سگها
سگی است، که از لذت ونعمت این معامله محروم وبی
بهره باشد، تعجب انگیزتر شوهر زن هم، باین معامله
راضی وممنون است، وحق دارد چراکه در اینولایت بعلت
کثرت شهوت زنان، یک مرد آنقدر توان وقوت
نخواهد داشت که یک زن را، به تنهائی راضی کرده
از عهدهٔ خواهش او حسب الواقع برآید، آنوقت هرگاه
زن با دیگری ساخته، هرچه خواسته باشد بکرد
بدهد، یا اینکه بعلت نجابت واستغنای طبع

هیچ نکیرد وبدهد ∴ موافق قانون ملت ∴ شوهر
بیچاره را اختیار چندانی نخواهد بود ∴ که او را سیاست
نماید پس دراینصورت شوهر باغیرت ∴ بسیار ممنون است
که سلک اینمعامله را عوض رجال همسایه ∴ وجهال
کوچه ∴ با مستوره نموده ∴ آتش شهوت او را ساکت
نماید ∴ اگر پای انصاف ومروت بمیان آید ∴ شوهر
زن تقصیر چندانی نخواهد داشت چنانکه مشهور است
یکی از اهل فرنکستان ∴ زنی بدکل وبدشمائل داشت ∴
که دربدی خلق وخلق طاق بود ∴ وشهرهٔ آفاق جوهر
بدکوهری ∴ واکسیر بیجوهری ∴ خفیفة العقل ∴

ثقیلة

ثقیلة البدن ∴ ردیة الستر قبیحة العلن ∴ نه سرشت
او را از ملاحت خبری ∴ ونه سیمای او را از صباحت
اثری ∴ قد جاوز عمرها من ستین وسبعین واخذت
طینتها من قعر سجین ∴ سبب غم ∴ حطب جهنم ∴ دیباچهٔ
اوراق شناعت ∴ وعنوان صحیفهٔ وقاحت خیال
صورتش زهره را چاک ∴ وزهره را غمناک ∴ مینمود ∴
دراینصورت معلوم است ∴ که وصال او چه قدر
موجب کلال وملال خواهد بود ∴ وشوهر بیچاره
همیشه از مؤانست ومجالست او تنک آمده با بخت
خود در جنک بود ∴ روزی که بی او بسر میبرد سور

میدانست ∴ وشبی که با او میکذرانید شب کوری
وراضی بود که مدت عمر خود را با ماری در غاری
بسر برد ∴ تا از مصاحبت آن عفریتهٔ نحس آزادی
باو نرسد ∴ وچون در ملت آنها مبرهن است که مرد
زیاده از یک زن نمیتواند بکیرد و نکاه دارد
ناچار تن بقضا داده متحمل میشد ∴ وهمیشه با قاضی
الحاجات در مناجات بود ∴ که رحمت خود را شامل
حال او کرده ∴ این طوق لعنت را از سر او رفع کند
اتفاقاً روزی بخانه آمده دید ∴ که مردی با زن او
که فی الحقیقه دیو دیمی بود جفت کردیده است چون

آنها را مشغول این امر ناصواب دید کفت ای بندهٔ خدا
تو که در معاشرت ومباشرت این زن مثل من بیچاره مجبور
نیستی که خود را بعذاب انداختهٔ ∴ پس از این
معلوم است که اکر زن او مقبوله خوشکل هم نبود
سوای اینکه بکوید خدا قوت بدهد و از سلیقهٔ
تو بدم نیامد ∴ چارهٔ دیکر نداشت مرد بیکانه
با کمال بیکانکی کفت خدا تو را سلامت کند من
در این عمل مورد ملامت نیستم ∴ و بخواهش نفس ومیل
قلب مرتکب اینعمل نمیشوم ∴ واینقدر بد سلیقه کی
ندارم ∴ زحمت میکشم و پول میکیرم لیس للانسان

لاماسع ودفعهٔ اول نیست که من تقدیم این امر
خیر اقدام نموده ام بلکه کرّات از این زحمت سود
ومنفعت برده ام مزد آن گرفته جان برادر که کار کرد
عجب این است که زنها آلت مردی بهر قوّت وسختی
وزور وکلفتی بعضی از پوست نرم ماهی وبرقو وپارچه
از چرم بلغار ومداد پاك کن ساخته حاضر وآماده
داشته اند ودر صندوقهای جواهر وسنگین چون
جان شیرین نگاه داشته هنگام حاجت زن دیگری
که مهارت داشته باشد همان آلت را بخود بسته
با خانم مقاربت مینماید واجرت میگیرد وهمچنین

درمقابل آن مردان بی خانمان آلت زنان دارند
که وقت ضرورت بکار برده دفع شهوت مینمایند
وآلت مرد برادو تا خصیه قرار داده اند وسوراخ
پیچ داری که هر دو را پر از لعاب اسفرزه وسفیدهٔ
تخم مرغ وشیر گاو کرده زنان بزنگاه وکلاپیسه
وآواز کیر ودارو قمابوشه از حرکت پیچ وریزش
لعاب منظور خود را بعمل میآرند الغرض یك نوع
جماع درمیان مردان وزنان معمول ومتداول است
که آنرا قمابوشه گویند واعتقاد طرفین این است
که جماعی از این بهتر وخوشتر در عالم ممکن نیست

کیفیّت آن بقرار یست ؛ که زن رعنا و نجیبی و یا دختر
زیبا و خوش ترکیبی ؛ در عالم محبّت ؛ وهنکام
غلبه شهوت ؛ لنکهای سیمین خود را بالا برداشته
پشت رو میخوابد ؛ و حریف ظریف هم وارونه در بالای
نجیبه لطیفه دراز شده ؛ آلت رجولیّت را بدهان
زن ؛ و زبان خود را بفرج او کذاشته ؛ هر دو بزبان
نزاکت بیان ؛ آلت یکدیکر را میمکند ؛
و میلیسند ؛ و آنقدر حرکت میدهند ؛ که مطلب
طرفین از همدیکر حاصل میشود ؛ بعد از آن لذّت
منی یکدیکر را بذائقه سپرده ؛ در ساعت میل میتمایند ؛

ومیکویند

ومیکویند لذّت اینمعامله فوق جمیع لذّتهاست ؛
طرفه حکایتی است ؛ که زنان این ممالک ؛ عموما تا جان دارند ؛
خود را جوان و عفیفه میشمارند ؛ و تا فرج دارند ؛
خود را مدمزل و باکره میدانند ؛ فیما بین اعلی
حضرت ایمپراطور نمسا ؛ و جناب پرنس مترنیخ وزیر
خود ؛ سؤال و جواب لطیفی ؛ در مادّه زنان فاحشه ؛
و بینه اتّفاق افتاده بود ؛ حاصل صحبت این است ؛
که پرنس مترنیخ درمقام مصلحت ؛ و انتظام مهام ؛
ولایت عرض کرده است ؛ که هرکاه
حسب الامر سرکار ایمپراطوری ؛ مقرّر شود که در یکسمت

شهرهای معینی ٭ و محل مسقفی ترتیب داده ٭ زنان
فاحشه و نابکار را عموماً در آنجا منزل و ماوی
بدهند ٭ ظاهراً بهتر خواهد شد ٭ سرکار امپراطور
در جواب او فرمودند که اگر پوشانیدن شهر
ممکن است ٭ که یک جا مسقف شود ٭ چه مضایقه
والا چه حاصل ٭ چرا که غیر فاحشه ٭ در و بند هم نمی‌بسند
علم الله تعالی ٭ که حق مطلب این ٭ و مخ مسئله چنین است
که سرکار امپراطور بیان فرموده اند ٭ بلی کلام الملوک
ملوک الکلام ٭ و حال اینکه بنای ممالک نمسا ٭ بقرار
آزادی مربوط نمی‌باشد ٭ از این مقوله اوضاع زنان

سایر ولایات فرنگستان را که همه خودسر و مطلق
العنان است بهتر معلوم میتوان کرد خلاصه ٭ شبها
بهر طور که منظور زنان فرنگستان است ٭ در قحبه خانها
و قهوه خانها ٭ و غیره دلخواه همه بوجه اکمل بعمل
می آید ٭ حتی بعضی اوقات در مقام تفنن ٭ بخواهش
حریفان سلیقه جو ٭ ده و پانزده نفر زن ماهرو ٭ بجا
لوط و عریان کشته ٭ رقص کنان ٭ بهر سو شتابان
و دوان ٭ و با نواع مختلفه افتان و خیزان ٭ حریف
حریص را حیران ٭ و سرگردان ٭ میگذارند ٭ و در آن
بین سیمبران سیمین هر یک ٭ که مشتری را دلنشین آید

فوراً ساعد نازنین اورا کرفته ؞ در اوطاق دیکر منزل
کزین ؞ و میان رخت خواب رنکین ؞ آنی بخواب
نوشین ؞ و زمانی بکار بهتر از این اشتغال دارند ؞
و تا صبح و بلکه دو ساعت از طلوع آفتاب کذشته
بفراغبال تمام ؞ با تمام معامله اشتغال میورزند ؞
چون در کل ممالک فرنکستان کوچه و بازار ؞ همیشه
چراغان بوده ؞ تا ثلث آخر شب پیر و برنا ؞ وضعیف و کدا
اعلی و ادنی ؞ فقرا و اغنیا ؞ از اناث و ذکور ؞ و بینا
و کور ؞ هرچه هستند بیدارند ؞ و علی قدر مراتبهم
طالب دیدار ؞ بعضی در بازار و دکاکین بمعامله

مشغولند

مشغولند ؞ و برخی در قهوه خانه و تماشا خانه
آن سرزمین ؞ همنشین محبوبه و معشوقه شده ؞ بمعانقه
و ملامسه ؞ بلکه با امر معینه و معلومه میپردازند ؞
و پاره از فلک زدکان و ستاره سوختکان ؞ در کوچه
و بیابان ؞ و صحرا و میدان ؞ حریف جویان و مشتری
کویان ؞ حیران و سرکردان ؞ راه میروند ؞ بنابر آن ؞
از فاحشه زنان ؞ هر یک ببیند که مشتری نقد
بقدری که اطفاء حرارت ؞ و رفع ضرورت کند ؞
دست نمیدهد ؞ دفعةً با نهایت امتنان ؞ از نجبه
خانه ؞ ببازار ؞ و میدان افتاده ؞ با دوی باز ؞ از شدت

حرص وآز کردن را از اجنبا اینهم عقب مشتری
میدود وآناً فآناً باسوز وکداز باظهار مدعا
آواز بلند میکند هر زمان مشتری دمساز
پیش آید نزد او با ناز ونیاز راز کویند ودر مطلب باز
کنند اگر حریفی پیش آید ودر کار عجله نداشته
باشد همراه ضعیفه بحجره خانه رفته منظور
خود را باتمام میرسانند وبعضی از حریفان که عجله
دارند دردم معامله را درمیان کوچه ایستاده
ازهم میکذرانند ودر هنکام کیر ودار اکر
از اینطرف وآنطرف کوچه جثه آدم دیده شود فوراً

ازهم واشده دست یکدیکر را کرفته خرامان
خرامان پیش میروند وبتعارف میکویند که قود نایت
یعنی شب شما خیر باشد هو دو یو دو یعنی احوالت
خوبست ای ام وری قلد تو صی یو یعنی خیلی
از دیدن شما خوشحال شدم مخاطب جواب کوید
که ای ام وری ول ثنکیو یعنی بسیار خوبست من
شکر میکنم واکر عامل ومعموله ووارد هر سه
از اهل فرانسه یا نمسا یا ملت دیکر باشد بزبان
خودشان باهم تکلم وتعارف نموده میکذرند
وآنها باز بعمل خود آغاز مینمایند وبعضی از زنان فاحشه

هم خانگی هستند؛ و علی الظاهر از مؤانست و مجالست
اهل قحبه خانه بیگانگی ورزند؛ عادت آنها این است
که از طلوع آفتاب تا نصف شب با هزاران رنج و تعب برای
جستن حریفی قوی کردن؛ که در حال ولی و انسب باشد
راه رفته؛ نگران میگردد؛ و هر وقت مشتری
با قوت دست دهد؛ همان آن و در زمان او را بوده
بخانه میبرد؛ و اگر حریفی پیش آید؛ و از عالم عشق بازی
سر آید؛ اما فورًا بسببی نادم شده؛ خواسته باشد
که بلکه خود را؛ بلطایف الحیل؛ از دست خانم سرمست
خلاص نماید؛ توقع عاشقانه میکند و میگوید که من

حالا امرض وری دارم؛ و بآن علت از تمتع صحبت تو عجالةً
محروم خواهم شد؛ و همینقدر از تو التماس دارم؛ که اسم خانه
و کاشانه خود را نوشته بمن لطف کنید؛ که بعد از فراغ
خانهٔ شما را سراغ کرده بیایم؛ و از فیض صحبت شما کام دل
دریابم؛ نظر باینکه زن حریف دیده فورًا میفهمد که مشتری
پخته میخواهد طفره زند؛ همانساعت اسم یکی از خانهای
معتبرین ولایت را نوشته میدهد؛ حریف بیچاره
غافل از اینکه او را گول زده است؛ یکوقت رفته
در خانهٔ غیر را غلطی میکوبد و اظهار مطلب میکند؛ و همین
سبب مورد بحث شده گرفتار میشود؛ با این اوضاع

خراب و اعمال ناصواب هرگاه شخصی در ممالك
فرنگستان خاصه در انگلستان از راه سهو و نسیان
که مستلزم طبیعت یعنی کالطبیعة الثانیة للانسان است
غفلةً نام سینه و پستان یا چوبوق و قلیان یا امثال
آنرا نزد زنان بزبان آورده بیان سازد فوراً چاپ کرده
در کاغذهای اخبار ثبت و در اطراف عالم شهرت
میدهند که فلان و بهمان در مجلس بهمدان شرم
از روی زنان نکرده اسم چنان را بی محابا بزبان آورد
در نکارها زن و دختر هرچه هستند بکسر صورت و سر
و تن و بر و گردن و سینه و کتف و ساعد را بیحفاظ داشته

دائماً در خلا و ملا و مجالس اعلی و ادنی و کوه و صحرا
و میدان و کوچها با اینطور رها راه میروند و مطلقاً
عیب و رکیک نمیدانند بلکه این عادت را
از جمله لوازم لطافت و نزاکت میشمارند اما العیاذ
بالله اگر یکی غفلةً گوشه انگشت را از دستکش نماید
دفعةً انگشت نما شده او را از جمله نجبا و ارباب عفت
نمیدانند بسیار شبیه است مثل اینها بعمل شخصی
که در کلیسا الاغی را بکار گرفته بود شخص دیگر
داخل شد و او را با الاغ در فعل و انفعال دیده از راه
تغیر گفت ای ملعون این چه عمل است که در چنین مکان شریفی

میکنی؛ تف برویت؛ آن شخص جواب داد که ای خدا نشناس
هیچ حیا نمیکنی؛ که بر خانه خدا تف می اندازی؛ اگر از این
کار خیر فارغ میشوم؛ پدرترا میسوزانم اگر همین یک حرکت آنها را
بنظر تحقیق ملاحظه فرمایند؛ مرتبهٔ عقل و پایهٔ
ادراک آنها حسب الواقع معلوم خواهد شد؛ زنهای نجبا
نگهداشتن و برداشتن آلات ثلثه را؛ اسباب
طراوت و نزاکت دانسته؛ زمان زمستان و تابستان
زنان نجابت بنیان استعمال مینمایند؛ عینک شیشه
بر دیده میگذارند؛ و در دست مروحه؛ و در سر
شمسیه میگیرند؛ اگر باد و باران؛ و گرمی تابستان

و سردی زمستان؛ و در بینائی چشمان ضعف و نقصان
داشته باشند؛ یا نداشته باشند؛ همیشه این سه
اسباب را همراه دارند؛ و باستعمال و حرکت هر سه آلت
مشغول هستند؛ و در عالم هرچه هست همه را پاک
میدانند؛ خرس و خوک؛ و سگ و گربه؛ گرگ و بوزینه
گوسفند و بز؛ و اکل گوشت اینها نزد آنها کالا مساوی است
آب خالص بول و غایط؛ کس و کون؛ دهن و لب؛ بینی
و غبغب را؛ یکسان شمارند؛ و با آب جاری و خالص
هرگز تطهیر نمیکنند؛ و موضع بول و غایط را؛
بباطله کاغذهای اخبار پاک مینمایند؛ و حال آنکه

نظر بعادتی که در اکل وشرب دارند ممکن نیست
که طبیعتشان یبوست داشته باشد . بلکه همیشه نرمی
وملایمت اطلاق واجابت طبیعت عادت دارند . علاوه
برین تنویر هم نمیکنند . در اینصورت معلوم است
که حوالی موضع بیشتر آلوده وکثیف میشود . با آن همه
ادعای سلیقه ونزافت بایست ازاله کثافت را با آب
صاف نمایند ونمیکنند . با وصف اینها اغلب باز
خودشان را صاحب سلیقه ترین اهل روی زمین میدانند
از علامت غایط وکثافت وفضله ونجاست مطلقا
اجتناب واحتراز ندارند . اما اگر جوراب ودستمال

کر

کسی قدری چرکین بوده سفید نباشد او را کثیف
دانسته از جمله ارباب سلوک نمیشمرند وهمیشه سر نتراشیدن
وختنه نکردن وناخن نگرفتن وحمام نرفتن وکیسه
نکشیدن . ورنگ وحنا نبستن وشوی نمودن را .
عین سلیقه میدانند چون اکثری از کاغذهای اخبار
آنها محض دروغ ودروغ محض است . پس در اینکه موضع
معتاد را همیشه با این کاغذها پاک میکنند فکری
نکرده اند . چرا که این کاغذها بکاری بهتر از این نمیآیند
اعتقاد خودشان این است که با آن کاغذها کثافت
موضع معتاد را پاک میکنند . لکن این مرحله جای

شبهه و تردید است ∴ و حقیقت معلوم نیست که خطوط
آن کاغذها را که محض دروغ است ∴ با نجاست موضع معتاد
پاک میکنند یا بالعکس علی ای حال این تدبیر از آنها
بسیار بجا و بموقع اتفاق افتاده است ∴ و این دین و آیینی
که دارند ∴ و نسبت بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
میدهند نیز از قبیل این اخبار است ∴ بروح مطهر عیسی
روح الله قسم است ∴ که روح ایشان از اینقسم دین و آیین
خبر ندارد بالجمله فخر کلی دارند بر اینکه در هر شهری
و ولایات فرنگستان ∴ خاصه در ممالک انگلستان
حرامزاده خانهای متعدده بنا گذاشته ∴ عمارات عالیه

ساخته

ساخته اند ∴ و در هر یک از آنها خدام و عمله و اخراجات
کلیه تعیین و قرار داده اند ∴ که آنها بامور لازمه ∴
و کارهای ضروریه آن متوجه شده ∴ اوضاع آنجا را
از هر حیثیت که لازم باشد ∴ مضبوط کرده ∴ دقیقه غفلت
نمی کنند ∴ باینمعنی که اگر زن عفیفه و نجیبه ∴ و یا دختر
لطیفه و باکره ∴ در خانهٔ خود از مردان بیگانه ∴
و پسران فرزانه ∴ حامله شود ∴ بعد از وضع حمل بچهٔ
خود را علی الخفیه برده ∴ در یکی از خانهای آن عمارت ∴
که پیچ مفتول سایر او طاقها در آنجاست گذاشته ∴ پیچ را
حرکت میدهد ∴ و در ساعت بیرون رفته ∴ بخانهٔ

خود میآید ؛ وخدّام وعمله ؛ از حرکت نمودن زنک ؛
همانساعت خبردار شده ؛ بچه را برمیدارند ؛ امّا
نمیدانند آن بچه از کیست ؛ وما لکدام نجیبهٔ
مستوره است **خلاصه** وضعی قرارداد کرده اند که خدّام
وعمله آن بچّه را مثل مادر مهربان ؛ ودایهٔ مشفقه
پرورش داده متوجّه میشوند ؛ تا رفته رفته بسنّ
هفت وهشت میرسد ؛ آنوقت اورا بمکتب خانهٔ دولتی
وملّتی برده ؛ بتحصیل علوم دینیّه ؛ وتعلیم صنایع
ملیّهٔ خود وامیدارند ؛ از جمله اینکونه پاك نطفها
هر یك بحدّ کمال برسد ؛ فوراً کشیش است وهادی قوم

شعر اذا کان الغراب دلیل قوم ؛ سیهدیهم سبیل
الهالکینا **چون** این ملّت باعتقاد خودشان شریعت
حضرت عیسی علی نبیّنا وعلیه السّلام تابع هستند ؛
وآنحضرت هم روح الله بوده ؛ ظاهراً مثل سایرین پدر
نداشت ؛ آنها از راه حماقت ؛ اینکونه پاك نطفها را
که پدر ندارند ؛ ومعلوم نیست که والد ماجدشان
کیست ؛ بغایت معزّز ومحترم داشته ؛ چنین میدانند
که از برکت وجود مولود کذا ؛ مطالب این قوم شوم
در درکاه ایزد باری بعزّ انجاح مقرون خواهد بود ؛
وقوام دین وملّت ؛ ونظام آیین ودولت هم بوجود آنها

منوط ومربوط بنا بر این اعتقاد هر سال علی الاستمرار
الاف والوف خرج حرام زاده خانها ومکتب خانهای
کذا باطیب نفس بدون عذر متحمل اند خلاصه هر مرد
وزن که در چنین خانه ومکتب خانه تربیت و پرورش
یافته شده باشد همه جا عزیز است ومحترم
وارباب مناصب این دین ودولت وآیین وملت از این
اشخاص ممتاز وکلچین است بعضی از عقلای ملت
در مقابل روح الله آنها را غیب الله وسر الله مینامند
با اینهمه احوال خراب واوضاع ناصواب بعضی
کتابها که در قدح وتوبیخ اهل ایران نوشته اند

بخصو

بخصوصه فرزه انکلیس هرزکی نموده در این خصوص
بسیار افراط کرده است از جمله فقرات آن این است
که اهل ایران میل مفرط به پسران امرد خوشکل دارند
وبعضی با آنها مرتکب امر شنیع میشوند بلی
در میان کل ملل بعضی از جهال بسبب غلبهٔ
نفس اماره واغوای شیاطین مرتکب این نوع
اعمال ناشایست می شوند لکن اهل
فرنکستان که بتمامی اوصاف ذمیمه بخصوصه
باین کردار زشت موصوف ومعروف هستند
وامرد خانها مثل قحبه خانها قرار داده اند

که همه اوقات بآنجا رفته ∴ پول میدهند ∴ ومرتکب
اینعمل قبیح میشوند ∴ دور از انصافست که با این همه
انصاف ∴ با این عمل ناصواب ∴ اهل ایرانرا خطاب
وعتاب نموده ∴ این صفت را بایشان نسبت بدهند ∴
ودر کتابها بنویسند ∴ حکایت معاوضهٔ
امرای انکلیس و کبرای ایطلیا باین مطلب شاهد است ∴
حکایت مشهور است که یکی از امرای انکلیس
وقتی بمرافقت پسر خوش صورت خویش ∴ راه مملکت
ایطلیا را پیش کرفته ∴ میرود که در آنجا سیاحت
نموده استراحت کند ∴ در ایام سیاحت با یکی

از کبرای آن ولایت ∴ که زن مقبوله داشته است ∴
رابطهٔ آشنائی و رفاقت بهم رسانیده ∴ طرح دوستی
وصداقت میریزد ∴ و با هم برادر میشوند ∴ و هنگام
فرصت و فراغت ∴ بصحبت مشغول شده ∴ و دم
از خصوصیت زده ∴ لذت میبرده اند ∴ تا اینکه
در عین اتحاد و معیت ∴ و در بین یکرنکی
و اخوت ∴ شهوت نفسانی هر دو بحرکت آمده ∴
امرای انکلیس بمباشرت زن ∴ و کبرای ایطلیا
بمقاربت پسر ∴ رغبت بی نهایت بهم رسانیده ∴
بی اختیار پرده از روی کار برمیدارند ∴ و با هم

دمساز شده ؞ راز را ابراز میکنند ؞ آخر الامر قرار
معامله منجر بمعاوضه شده ؞ طرفین راضی میشوند ؞
چون اهل انکلیس در تذویر وتلبیس ؞ ثانی اثنین
ابلیس اند ؞ از راه مکر وحیله ؞ پدر وپسر در خفیه
باهم جلیس شده ؞ محاوره ومشاوره مینمایند ؞ ومیگویند
که اگر بتدبیری ؞ معامله پیش را پیش ؞ ومعاوضه
پس را پس اندازیم ؞ خالی از مصلحت نخواهد شد ؞ چرا
که شاید ؞ آنوقت کاری پیش آید ؞ که پس بالمره سالم بماند ؞
مخفی نماند که احتراز واجتناب امیر انکلیس در تمهید
وتدبیر ؞ که پسر خود را اخلاص نماید ؞ نه باین جهة بود ؞

که بالذات ازین عمل تجنب داشت ؞ واین کردار را
زشت میدانست ؞ بلکه چون ظاهراً کبیر ایطالیا
بسیار تنومند وقوی هیکل بود ؞ وبمدلول الظاهر
عنوان الباطن اعظم آلت اورا استنباط مینمود ؞ ودر امر
معاوضه ؞ راه گفتگو ومعارضه را مسدود
میدید ؞ ویقین میدانست ؞ که کبیر ایطالیا آنچه
در قوه دارد ؞ خواهد کرد ؞ ضعف وناتوانی دبیر را ؞
که با قوت وتوانائی او ملاحظه مینمود ؞ از قبیل حمل
کوه بکاه ؞ بنظرش میآمد ؞ واز اینمرحله تشویش
کلی داشت ؞ که مبادا در کیر ودار ؞ کبیر ایطالیا

پسر دلربا؛ یکدفعه از دست رفته؛ بالمره از چین
انتفاع بیفتد؛ و دیگر بعد از این در این قسم
معاوضات و اینطور معاملات؛ دستش بجائی بند
نشود چون در فرنگستان؛ هر کس پسر خوشگل
داشته باشد؛ دو منفعت کلّی از وجود او؛ برای
پدر حاصل میشود؛ یکی در باب چنین معاملات که نوشته
شد و دیگری این است؛ که پسر با دختر خوشگل
متموّلی ساخته؛ دولت بسیاری اندوخته میشود؛
پس در اینصورت انصافاً؛ هر چه پدر دست و پا کند
مورد ملامت نخواهد بود بعد از طرح گفتگو

کبیر ایطالیا؛ بمضمون اکرموا الضیف و لو کان کافرا خواهش
برادر خویش را؛ در تقدیم و تاخیر مقدم داشته؛
عرض خود را در دم پیش نهاد؛ و فوراً کار از پیش
رفت؛ اما امیر انگلیس همینکه فارغ گشت
زبان تلبیس واکرده؛ بهزار گونه تذویر؛ و لطایف الحیل و تدلیس؛
اظهار کرد؛ که ای برادر مهرپرور؛ چون بنای فرنگستان
خاصه ممالک انگلستان؛ و ایطالیا همیشه
بآزادی مربوط است لهذا در دوستی همینقدر
از شما توقع دارم؛ که پسر مرا راضی کرده بسازید؛
و از جبر و تعدّی احتراز نمائید؛ چنانکه

من زن سرکار را راضی کرده بر سر کار آوردم
شما هم در برادری پسر را با میل خود بانجام کار
و نیل مقصود مایل و خوشنود کنید بزرک ایطلیا
فهمید که منظور او حیله و تمهید است فورا
جواب کفت که چه عیب دارد من هم باینمعنی راضی
و ممنونم مشروط براینکه حالا پسر سرکار برخواسته
در اوطاق خالی از اغیار ساعتی با من هم کفتار
باشد در زمان پسر را باوطاق رنکین برده
تکلیف نمود که لا اقل دمی روی کرسی نشین
تا صحبت کنیم همینکه پسر نشست دفعةً کرسی

خود بخود وارونه کشت و فنرها که در آن ترتیب داده
بود دست و پای او را محکم ببست و بی اختیار پا
در هوا مانده معامله پس بالضروره پیش افتاد
پس بیچاره هرچه خواست چاره کند ممکن نشد
اضطرارا تن بقضا داده دردم کبیر ایطلیا بانجام
مدعا پرداخت وللعهدة علی الراوی عمل مکرر بجا آورده
حسرتی در دل نکذاشت و تا هر جا که خواست توسن
خواهش براند پس بیچاره در آخر نفس از تله جست
و پیش پدر آمده ماجری باز کفت و هر دو باهزاران
حسرت از شادی و مسرت طاق و با اندوه و کدورت

جفت کردیدند ؛ وحیرت برحیرت افزودند ؛ از شجر
تذ وبر ثمری برای آنها حاصل نشد ؛ مکر اینکه
از عمل مکرر ؛ رنج بیحد و مرّ ؛ برای دیگر حاصل کشت
وعضو نازنین او بیشتر خسته **من حفر بئرا لاخیه فقد وقع**
فیه اعتقاد بعضی از صاحبان انصاف ومروت اهل
انکلیس این است ؛ که اکرچه بزرک مزبور
در اول حق رفاقت را نکه نداشته ؛ لکن کبیر
مسطور هم ؛ بعلت عمل مکرر پا از دایرهٔ انصاف
بیرون کذاشته است **اللهم اشغل الظالمین بالظالمین**
همین حکایت مزبور قطع نظر از دلالت بی انصافی

واتصاف بر اوصاف ذمیمه ؛ بر بله وحماقت آنکروه
نیز دلالت میکند ؛ چرا که از همهٔ این مقدمات و موارد
اتفاقیه ؛ درمیان خودشان چشم پوشیده اوصاف
خود را بدیکران نسبت میدهند چون آخر داستان
ببله وحماقت آنها منجر شد مناسب آمد که شمهٔ هم در این
خصوص نوشته شود **حکایت** در مملکت انکلستان
مشهور است ؛ که مدت یکصد وپنجاه سال چیزی
بیشتر یا کمتر کرم بل نام پادشاهی درمیان
آنها بوده است ؛ که اهل انکلند از رفتار او نهایت
راضی وممنون بوده اند ؛ از اتفاقات در این سنوات

قبل یکنفر آدم چیز فهم و زرنگی :. از اهل فرانسه
بعزم سیاحت و تفتیش بدار الملک لندن رفته
مدتی توقف نموده :. میبیند که اهل آن سرزمین
سبک مغز و حماقت آیین بنظر میایند :. از راه امتحان
یک وقتی عمارت بسیار خوبی کرایه کرده :. و یک کلهٔ
پوسیده شدهٔ آدمی هم از جائی پیدا :. و در دیوار همانخانه
نصب و آویزان میکند :. و بعد بدایرهٔ باسمه خانهٔ
کاغذ اخبار رفته میگوید و اخبار میکند که من کله
سر کرمول پادشاه انگلند را :. که صد و پنجاه
سال پیش از این در این سرزمین بوده است :. بهزار گونه

زحمت و مشقت پیدا :. و مبلغها اخراجات مصرف کرده
بدست آورده ام :. و الآن در فلان خانه و عمارت
حاضر و موجود است :. شما اینمراتب را کما هو
حقه در کاغذ اخبار بنویسید :. که هر کس
میل بهم برساند :. آمده تماشا نماید :. مباشرین
باسمه خانه نیز همانطور تقریر او را در کاغذ اخبار
ثبت مینمایند :. و همینکه این خبر در ملک
لندن شهرت یافته منتشر می شود :. هر روز فوج
فوج :. از اهل آنها مانند یاجوج و ماجوج رفته
هر کس خواست داخل شود :. دربان بی خانمان همان

آن بیان ساخت ∴ که یك شلین که هزار دینار است ∴
نفری بدهد ∴ تا کله پادشاه را زیارت نمایند
پر واضح است که از برای یك شلین هیچ کس نمیتوانند
که فتح عزیمت کرده ∴ در میان جمعی از آنجا مراجعت نمایند
و همچنین سایرین بهمین سیاق رفتار کرده ∴
تا مدت یکسال هر روز علی الاتصال معدود کثیری
رفته در آنجا پول مفتی میدهند از اتفاقات کله
مزبور بسیار کوچك بوده ∴ بقدر کله بچه
بنظر می آمده است ∴ اما احدی در این مدت بمطلب
برنخورده ∴ زیارت بیحاصل مینمایند ∴ مگر یکروز

زنی میگوید ∴ که کرمبل پادشاه ∴ بزرك و بحد
بلوغ رسیده بود ∴ کله سر او چرا باید باین کوچکی باشد
آنشخص دفعةً جواب داده بود ∴ که این کله ∴ کله
ایام بچکی و طفولیت ایشان است ∴ کله ایام بزرگی
و پادشاهی او را هم سال دیگر خواهم آورد ∴ زن
ساکت شده در رد جواب عاجز می ماند تعجب
این است ∴ که کیفیت گفتگوی این زن در مجلسی
که پنج شش نفر از اعاظم و عقلای جماعت انکلیس
در آنجا بوده اند طرح می شود و آنها بالاتفاق از راه
تغیر میگویند ∴ که عجب زن احمقی بوده است که بمحض

قول او اعتبار کرده ضامن نگرفته است ٭

که سال دیگر کلهٔ مبارک ایام سلطنت کرمبل را

بیاورد ٭ (فی الحقیقه) این بحث و ایراد شباهت تمام دارد بمکالمهٔ (حضرات صاحبان انکلیس)

دو نفر که اجمال گفتگوی آنها این است که شخصی

ناخوش بوده ٭ پیش طبیب میرود ٭ طبیب بعد

از مشاهدهٔ احوال او دستور العمل میدهد و میگوید

که علی الصباح که پیش من میآئی قارورهٔ خود را بیار

تا ببینم ٭ مرد احمق صبح که از جا برمیخیزد ٭ در حضور

زن خود ٭ بشیشهٔ بول میکند ٭ که پیش طبیب ببرد ٭

زن باو میگوید ٭ چرا چنین میکنی ٭ جواب میدهد

که چون احوالم ناخوش است ٭ باید این را پیش طبیب

ببرم ٭ که تشخیص مرض نموده مداوا کند ٭ زن التماس

کرد ٭ که در مزاج من هم تکسری هست ٭ قارورهٔ

مرا هم ببر ٭ مرد احمق راضی شده ٭ اذن میدهد که زنکه

هم بر سر قارورهٔ او بول کند ٭ امّا زن و مرد هر دو

از راه احتیاط و نکته دانی که داشتند ٭ ریسمانی

از خارج شیشه بستند ٭ که این دو بول بهم دیگر

مخلوط نشود ٭ بعد از رفتن مرد پیش طبیب که این داستان

شهرت میکند ٭ یکی از عقلای قوم رخش فصاحت

بمیدان بلاغت انداخته میگوید ٭ که این دو نفر احمق

بوده اند ؛ میبایست ریسمان را ؛ از اندرون شیشه
ببندند ؛ که مقصود حاصل شده ؛ حماقت آنها بروز
نکند ؛ فی الحقیقه سکوت زن انکلیس هزار مرتبه
از مداخله و ملاحظهٔ احتیاط حضرات بهتر است ؛ خلاصه
همان شخص مساوی دویست هزار تومان ؛ ازین ممر مداخل
و منفعت نموده بازمراجعت بولایت خود میکند ؛
در کاغذهای اخبار ثبت مینماید ؛ که از اهل روی
زمین اهل انکلند را احمق ترین همه دیدم ؛ چرا که کلهٔ
بچه خورد سال را ؛ از کلهٔ آدم صد ساله تشخیص ندادند ؛
حکایت مشهور است که شخصی در باب حماقت اهل انکلیس

ولندن سخن بسیار کفت ؛ و اصرار بیشمار نموده و مبالغهٔ
کرد ؛ جمعی از حضار بمقام انکار آمده ؛ اعتقاد او را
غریب شمردند ؛ و قول او را تکذیب کردند ؛ بالاخره
مکالمه بمخاصمه ؛ و محاوره بمجادله انجامید ؛ مدعی
با حضار قرار داد ؛ که اکر در اثبات مدعای خود
عاجز آید و نتواند ؛ دویست تومان بدهد ؛ از آنجا
بباسمه خانه رفت و کفت ؛ که مرا صنعت غریبی هست
که سرآمد فنون هنر ؛ و مایهٔ تعجب صاحبان نظر است ؛
اهل باسمه خانه از حقیقت صنعت او تفتیش کردند ؛
و او بی دغدغه و تشویش ؛ جواب داد که من با همین جسم

وبدن توی شیشهٔ شرابی که زیاده از یك چارك آب را
ظرفیت نداشته باشد میروم وبیرون میآیم؛ شما
این کیفیت را در کاغذ اخبار بنویسید که هرکس را میل
باشد؛ بفلان جا وفلان مکان بیاید؛ وکیف ماشاء
تماشا نماید؛ اسم خود واسم خانه را هم ذکر نمود؛ اهل
باسمه خانه از تقریر او حیرت کردند؛ ودر تحریر تردد
نمودند؛ او هم بسی غیرت آمده تشدد کرد؛ وگفت اگر
شما حرف مرا خلاف میدانید؛ وحمل بلاف وگزاف میکنید؛
بنویسید که اگر از عهدهٔ عهد خود کما هو حقه
نیایم؛ واز گفتهٔ خود تخلف نمایم؛ دویست تومان

دادنی باشم؛ اهل باسمه خانه اطمینان بهم رسانیده
آنچه او گفت نوشتند؛ فردا مردم گروه گروه
با کمال شوق بخانه او رفتند؛ همینکه بدر خانهٔ
او رسیدند؛ دربان از هر یکی پنج هزار دینار گرفته
اذن دخول داد؛ چهار هزار نفر داخل شده مترصد
نشستند؛ مرد صاحب پیشه شیشهٔ شراب را آورده
وسط مجلس گذاشت ونشست؛ واظهار کرد که این
اوقات بجهة تکسر مزاج نمیتوانم از عهدهٔ عهد
خود برآیم؛ وآنطور که در کاغذ اخبار نوشته ام
اگر نتوانم دویست تومان بدهم قبول دارم؛ دویست تومان

باهل مجلس داد، و برخواستند و رفتند، و با همدیگر
میگفتند عجب مرد احمقی است بمحض یک ادعای خلاف
دویست تومان خسارت بیجا کشید حکایت مشهور است
که دو نفر مشعبد از اهل انگلیس و ایطالیا در باب
تفوق بایکدیگر حرف میزدند، بالاخره قرار
داد کردند، که در تماشاخانه، هریک صدای سگ
بهتر درآرد، استادتر خواهد بود، تا اینکه
یکشب بتماشاخانه رفتند، مشعبد ایطالیا توله
سگی را در زیر بالاپوش خود نگه داشت که بلکه
بخصم خود غلبه نماید، اول مشعبد انگلیس صدا کرد

حضار مجلس فوراً دست بهم زده آفرین گفتند همین که
بمشعبد ایطالیا نوبت رسید، دفعةً دهن سگ
توله را که بسته بود وا کرده، مشت قایمی به پشت
او زد تا صدا کرد، اهل مجلس در آن بین عموماً صدا
بلند کرده گفتند که لعنت خدا بر تو باشد این چه وضع
صدای سگ است که درآوردی، فی الحال سگ را
از زیر بالاپوش درآورد و گفت که لعنت باین سگ توله
و رحمت بر شماها همه که نه او مثل سگ صدا درآورد
و نه شما مثل آدم تمیز دادید حکایت دیگر در حمق
و بلاهت آنها باری شخصی از اهل فرانسه رفته در انگلند

خانه وعمارات عالیه بنا میکند و بعد از آن
در کاغذهای اخبار ثبت واظهار مینماید که من
مساعی وافیه واهتمامات کافیه بعمل آورده
چیزی بسیار عجیب وغریب ترتیب داده ام که تا این
زمان در کل ممالک فرنکستان چنین چیز
غریب دیده نشده است هر کس بخواهد که همان چیز را
ملاحظه نماید میباید بفلان خانه بیاید همینکه
اینمراتب شهرت تمام بهم رسانید اهل ولایت
عموما با رغبت بی نهایت مایل شده هر روز دسته
دسته رفته هر وقت خواستند که داخل خانه شوند

نفر

نفری یک شلین موافق قرارداد بازیافت ورخصت
دخول میدهند تا اینکه باندرون رفته
می بیند که هیچ چیز در بساط نیست بصاحب همان
خانه میگویند آنچه ترتیب داده بیار تماشا کنیم
جواب میگوید که من مدتها عمر عزیز را بتحصیل وترتیب آن
صرف کرده ام که بلکه بدستاویز آن راه معاش
درستی تحصیل کنم حالا میترسم که بشما نشان بدهم
وشما رفته یاد بگیرید آنوقت هنر وصنعت
من از عظم افتاده دیگر کسی اعتنا نکند پس
در اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات خدا

وروح مطهر حضرت عیسی یاد کنید تا من اطمینان
بهم رسانیده ∴ شما را ازین سر مکتوم آگاهی بدهم ∴
خلاصه آنها نیز هر نوعی که در شریعت خود معمول
واهم والزم است ∴ همان الفاظ را سوکند
و یمین میخورند ∴ که هرچه ما در اینجا ببینیم ∴ وآنچه
از زبان تو بشنویم ∴ هرگز بروز نمیدهیم ∴ همینکه
آنشخص اطمینان کلی بهمرسانید ∴ میکوید که راستی
این است ∴ که در بساط من هیچ چیز نیست ∴ واز این تمهید
بغیر از اخذ پول منظور دیگر ندارم ∴ همان دسته بدون
اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند ∴ مایوس کشته

ازخانه بیرون میروند ∴ و در خارج هر کس از آنها تحقیق
ماجری مینمایند ∴ اضطرارًا جواب میدهند که اوضاع
آنجا گفتنی نیست ∴ وتا شما خود برأی العین مشاهده
نکنید ∴ از گفتن ماجری دستگیر شما نخواهد
شد ∴ وبهمان علت اهل آن ولایت ∴ بغایت مایل
شدند ∴ همه رغبت کامل بهم میرسانند ∴ که آنجا را
تماشا نمایند ∴ تا اینکه بمرور ∴ مساوی سه کرور ∴
نفس و ذیحیاتی که در لندن هست عمومًا با آنجا رفته ∴
هریک یک شلین میدهند ∴ ومثل دسته اول
هیچ چیز ندیده مراجعت مینمایند ∴ فراموشخانهای فرنکستان

هم با آنهمه شهرت در کل عالم مثل حکایت دوتیم است
که محض برای جلب نفع دنیوی و اخذ پول میباشد و اگر
چه تا این زمان از اشخاصی که بآنجا رفته و اوضاع
آنجا را بتمامها دیده و تماشا کرده اند هرچه استفسار
و استعلام شده است از تصدیق و تکذیب
بکلمهٔ متکلم نشده میگویند که اوضاع آنجا گفتنی
نیست پس درین خصوص هرچه گفته یا نوشته شود
خرق اجماع و خلاف جمهور خواهد شد و قائل یا راقم
بالضروره مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق
نخواهد بود لکن چون بندهٔ درگاه از بعضی اهل

هندوستان که متوقف لندن و آدم صادق
القول و بیغرض بودند و مدتها در آنجا بسر برده
درباب امور جزئیه و کلیه امعان نظر نموده
مکرر استفسار و حقیقت امر را فهمیده
بودند تحقیق نمود بخصوصه نواب اقبال الدوله
که آدم صادق و فی الواقع اهل دین و طالب یقین است
تفصیلی از این اوضاع ذکر نمود خلاصه و اجمال آن این است
که اساس بزرگی جهة جلب نفع دنیوی چیده عمله
و خدام عدیده و رؤسای عمده در آنجا
گماشته اند و در نظرها چنین جلوه داده اند که هرکس

یکبار داخل آن قطار شود؛ در دنیا و آخرت موفق و رستگار
خواهد بود؛ و ظاهراً یك نوع عظم و اعتبار قرار
داده اند؛ که احدی خودسر نمیتواند بآنجا داخل شود
بالجمله مقرر داشته اند که هر که خواسته باشد
بآنجا برود؛ باید اول؛ پیش آدم بسیار محترمی که در خارج
گماشته اند رفته؛ با کمال خفض جناح و عجز
والحاح کرده؛ استدعا نماید؛ و بعد از حصول
رخصت؛ همانساعت مبلغ بیست و پنج پونت
که عبارت از پنجاه تومان باشد؛ نقد بدهد
و داخل شود؛ و اگر یك پونت کمتر باشد هرگز

زیارت

زیارت مقبول نشد؛ مطلب طالب بحصول نخواهد
رسید؛ الغرض همینکه بیچاره بدبخت که بهزاران
فلاکت و زحمت و مشقت وجه معین را تحصیل
و این زیارت را باغوای خیالات فاسد؛ مایه
سعادت دنیا و آخرت دانسته؛ داخل دایره می شود
می بیند که اساس و اسباب آنجا؛ خارج از اندازه
تحریر و افزون از حوصله تقریر است؛ و بعضی اشخاص
بیعقل و کمال؛ با یال و کوپال تمام؛ در سر میز
و کرسی مملو از کارد و چنگال نشسته روی
کرسی و ظروف آن از انواع ماکولات و مشروبات

ما لا مال است ٭ وآنا فآنا آنها درا کل وشرب اهمال
واغفال نورزند کاهی سرخوش میشوند ٭ وزمانی
بهوش می آیند ٭ وباعتقاد خودشان در عالم
بیهوشی ومستی باسرار غیبی ملهم میشوند ٭ وچون
بهوش می آیند ٭ دم از عرفان زده ٭ فقرات وعظ
ونصیحت میگویند ٭ ومریدان را بشارت سعادت
میدهند ٭ وادعای حقانیت میکنند ٭ وارد
مردود اگرچه در اول وهله بحصول مقصود خاطر
جمع وخوشنود شده ٭ زمانی مینشینند لکن
بالآخره همان اشخاص سراپا نفاق ٭ بانواع طرب

وتملق ٭ باو میگویند که همیشه با حقوق وفا بوده
طریقهٔ حسن اخلاق را مسلوک بدار ٭ تا شهرهٔ آفاق
شده ٭ بین الامثال والاقران طاق باشی که انوقت
همه بمصاحبت تو مشتاق میشوند ٭ ومحسنات
اخلاق تو دیباچهٔ اوراق آید ٭ وعالمی بر ثبات عهد
ومیثاق تو عاشق شوند ٭ وهمچنین در خیرات ومبرات
دائماً اهتمامات کامله بعمل آورده ٭ هرگز غفلت
مکن ٭ ودر لوازم دین وملت ٭ وقواعد آیین وشریعت
خود باخلوص نیت باش ٭ ودر مراقبت شریعت سعی
بی نهایت بکن خلاصه از این مقوله کلمات ٭ که همیشه

در مدت عمر خود ؛ مکرر از همه شنیده بود و می‌شنود
بعد از این همه نصیحت که عقلاً بهمه جهة متضمن مصلحت
آدمی است ؛ با کمال ملاطفت و مهربانی میگویند
که اگر احوال و اوضاع اینجا را ؛ در خارج نقل بکنی
بلاشبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت بتو میرسد
و موجب هلاک تو می‌شود ؛ و در بین چهارصد
و پانصد پرده ؛ که در هر یک صورت آدمی کشیده است
نشان میدهند ؛ و میگویند اینها صورت اشخاصی است
که در فلان عهد و فلان تاریخ باینجا آمده ؛ و این
نصایح و مواعظ را شنیده ؛ بعد از بیرون رفتن از اینجا

بوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بودند ؛ که شمهٔ
از اوضاع اینجا را بگویند ؛ هنوز حرف از زبان ایشان
بیرون نیامده مرده بودند ؛ و صورت آنها را عبرةً
للناظرین ؛ نگاه داشته‌ایم ؛ نظر براینکه
این نصیحت را با نهایت رأفت ؛ و مهربانی و دلسوزی
میگویند ؛ لابداً در دل مؤثر شده ؛ اعتقاد بصدق
آن بهم میرسانند ؛ و اگر کسی بالفرض در خصوص این
نصایح در مقام شبهه هم باشد ؛ عقل حکم می‌کند
که نقل نمودن این کیفیت ؛ و افشای این خبر در هیچ
حال مثمر ثمری نخواهد بود ؛ و راه احتمال هم مسدود

نمی باشد گاه هست آنچه میگویند محض از راه
نیک خواهی است چه لزوم دارد حرفی که در آن توهم
خسارت میرود بزنند پس بحکم عقل از ابراز این راز
احتراز خواهند کرد و بعضی حرکات مخصوصه
از قبیل گذاشتن دست و انگشت بروی و لب و بینی
بطرز خاصی یاد میدهند که در خارج از ادای آن حرکات
همدیگر را میشناسند و در تعارفات و [illegible]
یکدیگر مطلقاً مضایقه نمیکنند
تماشاخانهای فرنگستان اگرچه ظاهراً اساس
بزرگی در آنها چیده اسباب و آلات کثیره فراهم آورده اند

و در اول وهله هرکس ملاحظه نماید چنین خیال
خواهند کرد که البته این اساس برای امور عمده
و مهام معظمه برپا شده در ضمن آن نتایج کلیه
خواهد بود اما همینکه بحقیقت اوضاع آنجا
دقت شود معلوم میشود که این بساط محض برای
جمع کردن پول بوده جمیع اساس و اوضاع آن من باب
حقه بازی و چشم بندی میباشد چنانکه بنده درگاه
تفصیل آنرا در کتاب روزنامه ثبت نموده است اگر
بنظر تحقیق ملاحظه نمایند بانهایت سهولت واضح
خواهد شد که هرچه در آنجا هست همه هیچ و پوچ است

وچون آنجا مجمع زنان قحبه وفساق ۞ ومرجع مردان
کار آزموده وقرمساق است ۞ مشتری ومشتری
در آنجا مهما امکن بایما واشاره ۞ یا بنظاره ومکالمه
یا بملامسه ومحاوره ۞ در حصول مقصود ۞ چاره جسته
قرار معامله ومدار معاوضه را ۞ در کنار مجلس کذاشته
بعد از تفرق مجمع طرفین باهم در آنجا جمع می شوند ۞
ودیگر هر زن ودختری ۞ که در فن رقص وخنیاگری
مهارت کامل داشته ۞ در شیوه دلربائی استاد قابل
باشد ۞ بعد از ادای پاره حرکات عجیبه ۞ هنگام رقص
وغربیله ۞ بکرات پای بر زمین محکم داشته پای

دیکر

دیگر را آهسته بالا برمیدارد ۞ کما تحت او از هر دو
طرف نمایان شده ۞ حریفان سلیقه جو از هر سو
بو میکشند ۞ واز روئیت چنین وچنان ۞ وفلان وبهمان
خانم بحرکت آمده ۞ در ساعت بر سر او خنده کنان
الوان الوان برگ گل افشان میکنند ۞ مباشرین آنجا
در زمان ۞ پرده را می اندازند ۞ وخانم رقص کننده
وحریف دیگر فی الفور مستور وپنهان می شود ۞
تا دفعه دیگر که پرده برمیدارند ۞ حریفان
گل افشان او در دیگر جوآمده ۞ وجرات واقعه
در پس پرده ۞ پرده عصمت او وا میدرند ۞ [illegible]

دستور آنها برای دادن و گرفتن پول گاهی مستور
و زمانی مسرور؛ خلاصه در ضمن اینگونه امورات
آنها همیشه مقصود بر این است؛ که پول بگیرند و بدهند
هرچه باشد بالجمله آشپزخانه‌ها؛ که در منازل عرض
راه و شهرها ساخته اند؛ در گرفتن پول و دادن
فلان و بهمان بسیار افراط مینمایند؛ میتوان گفت
که این گرفتن و دادن هر دو مانند غارت کردن است
چرا که اکثری از عمله و خدمهٔ آنها در آشپزخانه‌های
کذا؛ زنان رعنا؛ و دختران زیبا میباشند؛ و گروهی
از مسافرین هم؛ از جمله زنان و دختران ممالک فرنگستان

هستند؛ که بعضی در ولایت خود؛ از عمل معهود؛ با کام
دل سیر و خوشنود نشده؛ و برخی را بعلت داد و دهش
بسیار؛ و شوهر غفلت شعاری؛ که از حال او بی خبر
باشد؛ میسر نگشته؛ از راه اضطرار؛ ناچار سفر اختیار
کرده اند؛ که بلکه در هر شهر و دیار؛ با یاری مسافر
شده؛ آتش حرص و آز را؛ ساکت نمایند؛ شدت
عزوبیت مردان و جوانان مسافر هم معلوم است؛
که مستغنی از شرح و بیان خواهد بود؛ در اینصورت
پر واضح است؛ که شجر این اجماع بغیر از جماع؛ ثمری نخواهد
داد؛ با این اوضاع مسافرین که نا؛ هر وقت بخواهند

وداع نمایند ؛ دفعهٔ مباشر آشپزخانه ؛ سیاههٔ
کزاف ؛ با لوف والاف آورده ؛ منفعت میبرد
واضح است که هرچه مباشر آشپزخانه کذا اخراجات
کزاف نوشته ؛ از مسافر مطالبه نماید ؛ از غایت
خجالت و شرمندگی ؛ بلا حرف بندگی خواهد کرد ؛
بعلت اینکه مهمانان از سه قسم بیرون نیست ؛ یا مردمان
محترمند ؛ که آبروی خود را ملاحظه نموده ؛ حرف
نمیزنند ؛ یا فاعل و مفعول هستند ؛ که بآن سبب
دادن پول را انسب دانسته نفس نمیکشند ؛ در یکی
از آشپزخانهای عرض راه که نهار خوردیم ؛ مباشر

آنجا آمده اظهار کرد ؛ که من در تشخیص قیمت نهار
معطل بوده نمیدانم که چه قدر بنویسم ؛ چرا که تا امروز
ایلچی در اینجا نهار نخورده است ؛ آشپزخانه که اجوادانباشی
در لندن منزل داشت ؛ ولیعهد دولت بهیهٔ
روسیه هم چند روز پیشتر در همانجا و همان دایره
و اوطاقها منزل کرده بودند ؛ حین محاسبه بندهٔ درگاه
مباشر هوتل را مخاطب کرده گفتم ؛ که شما قیمت اجناس را
چرا باین شدت زیاد مینویسید ؛ مگر در ولایت
شما این اجناس بسیار کمیاب است ؛ گفت اینها در اینجا
خیلی است ؛ اما ایلچی کم است و دیگر گفت

که سرکار ولیعهد دولت بهیه روسیه هم این سؤال را
از من کرد ٭ و من همین جواب را دادم ٭ علی ای حال یکدفعه
می بینی که در کل کاغذهای اخبار ٭ با آب و تاب
بسیار نوشته ٭ و اظهار داشته اند که در فلان جا
و مکان تماشای چنین و چنان است ٭ که اگر کسی
شوق بسیار داشته باشد ٭ ساعت در سه مثلاً
در آنجا حاضر و ناظر بوده ٭ لذتهای بیشمار حاصل
نماید ٭ آنقدر در کاغذهای اخبار بسط میدهند
که همه شیخ و شاب ٭ برای دیدن آن موج سراب بی تاب
شدیم ٭ با کمال اضطراب و شتاب میرود که بلکه

عز

ساعتی همنشین احباب شود ٭ همینکه هنگام
دخول میرسد ٭ دربان بی ایمان امان نداده ٭ مبلغی
میگیرد ٭ تا داخل خانه بی سر و سامان گشته ٭ افتان
و خیزان بهر طرف نگران میشود و میبیند ٭ که صورت
گاوی در دیوار ایوان کشیده اند ٭ که سه شاخ دارد
مثلاً ٭ و بانی همان بنیان ٭ در آن آن باروی خندان
پیش آمده ٭ با دلیل و برهان ٭ مدلل و عیان میکند
و میگوید ٭ که این گاو نجابت ارکان ٭ در عهد اسکندر
جلالت توامان ٭ یا نوشیروان عدالت بنیان
بعرصه جهان آمده ٭ در تاریخ فلان بعالم جاودان

شتافته وخرامان شده است ❖ در اینصورت آن
بیچارهٔ بخت برگشته ❖ وآوارهٔ گول خورده ❖ و پول مفت
از کیسه رفته ❖ وخسته ومغبون شده ❖ که از آن
خانه بیرون می آید ❖ بچه زبان اظهار کند که من
مبلغی پول داده ❖ بهرهٔ از تماشا حاصل نکردم ❖
وهمچنین بحقیقت هر کار ❖ وصنعت آنها که دقت شود ❖
بغیر از تذویر وحیلت ❖ چیز دیگر مفهوم ودریافت
نخواهد شد من جمله ❖ هر کس بهر سمت کوچه ومیدان
وباغچه وگلستان ❖ وصحرا وخیابان ❖ وسبزه زار
وتارنجستان ❖ وسروستان وکاجستان ❖ وسوی

باغ وبستان ❖ ودریا وکشتی نشینان ❖ وزمرهٔ
قایقچیان وشناوران ❖ ودجلهٔ آب روان ❖ وپلها
وجسر بندان ❖ وحوضهای غلطان ❖ وفوارههای
پران ❖ وجویباران باغبانان ❖ ومزرد دهقانان ❖
وجانب کلیساها وخاج پرستان ❖ ومجلس وعظ
کشیشان ❖ ومنارهای ناقوس نوازان ❖ ومجمع
پاپازان بی ایمان ❖ ومحبوبان دلستان ❖ ومحفل
دلبران وعیاشان ❖ ومنزل دوشیزه دختران ❖
وزنان رعنا ودوسبیان ❖ ودایرهٔ الواط ومطربان ❖
ومنظر دیمان نازان ❖ ومکار هشیاران ومستان ❖

ومکمن رقاصان وشعبده بازان ؛ وموقف
موزیکان زنان ؛ وفارتبیان نوآزان ؛ وکروه حقّه
بازان وعیاران ؛ وزمره سك پرستان ؛ وجای
مرغان وجانوران ؛ وطویلهٔ اسبان وخران ؛ وخانهٔ
بیکانکان وآشنایان ؛ وخرابهٔ غربای
بی خانمان ؛ وضعفا ومسکینان ؛ وفقرا وکدایان ؛
واعاظم وبزرکان ؛ ومسکن نابینایان ؛ وساحت
اسب دوانان ؛ وکالسکه کشان ؛ وقطار بازار
ودکان ؛ وقنادیل چراغان ؛ وجانب هوتل آشپزان ؛
وطباخان ؛ وخانه قهوه کوبان ؛ وجرکهٔ دروازه

بانان ؛ وپیچیان راهروان ؛ وبی کناهان وکناهکاران
وفساق وقرمساقان ؛ وکرفتاران وآزادکان
وخفتکان وبیداران ؛ ومشتریان وخریداران ؛
وقراولان کذرکاهان ؛ کائناً من کان غفلةً
نکران باشد ؛ در زمان باید بدون مهلت وامان ؛
مبلغی تاوان داده خلاصی حاصل نماید شمّهٔ از اوضاع
وکردار تجار فرنکستان هم ذکر وبیان میشود ؛ حقیقت
احوال آنها بقراریست ؛ که همیشه کار وشعار آنها ؛
حیله وتذویر است ؛ اکرچه ظاهراً بصفت امانت وصداقت
متصف اند ؛ اما باطناً بهزار کونه خباثت ؛ وعدم دیانت

مبتلا هستند؛ اگر بیچاره بدبختی نا بلد؛ بمعامله آنها
میل کند؛ عنقریب او را بهزار گونه لطایف الحیل
و تدویرات خفیه خراب مینمایند؛ **حکایت** چند سال
پیش؛ جمعی از تجار فرنگستان؛ برخی از تجار ایران را
در اسلامبول چنان خراب و ویران کردند؛ که هرگز این گونه
زرق و فسون؛ بخیال شیطان ملعون نمیرسید؛ چنانکه
بعضی از آنها با تجار ایرانی بمرور رابطه دوستی و آشنائی
بهم رسانیدند؛ هردم ببهانه تدبیری آنها را بمعامله اجناس
فرنگی ترغیب و تحریص نمودند؛ تا اینکه بدفعات
و تدریج آنقدر از اقمشه فرنگ نسیه دادند؛ و آنها

بطمع نفع بسیار بایران فرستادند؛ که بالاخره زیاده
از وسعت و ظرفیت مملکت ایران شده؛ بفروش نرسید
و کسان تجار ایران؛ هرچه اهتمام نمودند؛ که بلکه
آنقدر را از اجناس مسطوره بفروش برسانند؛ که طلب
تجار فرنگی را در آورده بفرستند؛ ممکن نشد؛ و در بین
تجار فرنگی از کیفیت اینمعنی استحضار حاصل نموده
در مطالبه طلب خود شدت و سختی کردند؛
و چون تجار ایران؛ تنخواه نقد نداشتند؛ لهذا از خشونت
و درشتی آنها کاری ساخته نشد؛ تجار فرنگی در خفیه
اجلاس کرده؛ بخصوص وصول کردن مطالبات خود

باهم مصلحت وقرار کاررا باینطور کذاشتند که مساوی
شش هزار تومان وچیزی از انتفاع اجناس معلومه
بکار کذاشته ضرب بکشند وچنان عهد
وپیمان نمودند که در مقام ضرورت همان تنخواه را خرج
وصرف نمایند تا طلب آنها وصول شود بعد ازین
تمهید وتدبیر روزی یکنفر از آنها بحجرهٔ یکی از تجار
ایران که قدری ابریشم داشت رفته اظهار خصوصیت
نموده در بین صحبت باو میکوید که این اوقات ابریشم
در ولایت فرنکستان خیلی ترقی کرده بقیمتهای
کران خرید وفروخت مینمایند ومن از راه آشنائی

وصداقت شمارا از کیفیت این امر آکاهی دادم
دفعةً طمع همان تاجر ایران بهیجان آمده کفت که من
الآن فلانقدر ابریشم موجود در دکان دارم واو خواهش
کرد که اکر همان ابریشم را بمن بفروشی قیمت آنرا نقداً
فی المجلس میدهم در تشخیص قیمت فیما بین آنها کفتکو
رفت اکر در آن وقت یکمن ابریشم ده تومان قیمت داشت
تاجر فرنکی از راه زرنکی پانزده تومان قیمت کرده
در زمان تنخواه نقد داد وچون بعضی از تجار ایران
هم بجلب نفع بی اندازه وطمع خام بیمزه بسیار
مبتلا وکرفتارند لهذا بطمع نفع زیادتر از آن

افتاده ٭ جواب گفته است که امروز بماند ٭ تا من هم
فکری دراین باب کرده ٭ بخوب و بد معامله برخوردم
تاجر فرنکی همانساعت برخواسته ٭ بحجرهٔ یکی از رفقای
خود که باهم همداستان بودند رفت ٭ وماجری بازگفت
فوراً آن یکی برخواست ٭ وبسوی منزل صاحب
ابریشم شتافت ٭ وبعد از گفتگو دو تومان
علاوه برقیمت مشتری اول ابریشم را گرفت ٭ تا اینکه
رفته رفته ٭ این معنی شیوع بهم رسانید ٭
هرچه تجار ایرانی ابریشم داشتند ٭ تجار فرنکی
در مدت قلیلی همه را بهمین قیمت خریده ٭ وجه نقد

دادند

دادند ٭ واز این معامله علانیه چهار پنج هزار تومان
متضرر شدند ٭ تا اینکه در آن پنهان تجار فرنکی
از تجار ایرانی التماس کردند ٭ که شما که پول ندارید
لا اقل بنویسید ٭ از ایران ابریشم بیاورند ٭ از قرار
همین قیمت ٭ در عوض طلب ما بدهید ٭ تا کار برضای
طرفین بشود ٭ تجار ایران از این معنی کمال اطمینان
بهم رسانیده ٭ هر یک بقدر الامکان ابریشم
بهمان قیمت که بود بایشان فروخته حجت دادند ٭ که در سر
وعده ابریشم را بآنها رسانند ٭ از وجه طلب محسوب
دارند ٭ بعد از گذشتن این معامله ٭ تجار مکرر

بمنسوبان خودشان که در ایران بودند * نوشته تأکید
کردند * که ابریشم در ممالک فرنگستان * چنین
و چنان ترقی کرده است * البته بهر وضعی
که میسر و مقدور باشد * از گرفتن و فرستادن
ابریشم مضایقه نکنید * آنها نیز با نهایت تعجیل
از تبریز و رشت * هرچه دست داد * ابریشم گرفته
فرستادند * و دو سه ماه بوعده مانده * ابریشم
بسیار باسکلهٔ طرابزان رسید * و همینکه
تجار فرنگستان * از این معنی استحضار بهم رسانیدند *
فی الفور آمده * بهمهٔ تجار ایران * حالی و بیان کردند *

که هرگاه

که هرگاه ابریشم در کشتی بخار * از طرابزان
باسلامبول حمل و نقل شود * اقلاً هر باری کم کم
عیار خواهد شد * اما در کشتی بادبانی باری
دو من و چیزی زیادتر میآید * و این نکته از جملهٔ
اسراری است * که ما در دوستی بشما اظهار کردیم *
تجار ایران * با اینکه در این معامله * انتفاع
کلی نموده بودند * باز از شنیدن این سخن بطمع خام
افتاده * قدغن کردند که ابریشم را * در کشتی بادبانی
بفرستند * و از اینطرف تجار فرنگی مباشرین کشتی را
آورده * در خفیه هزار تومان و چیزی بآنها رشوه داده *

قرارداد کردند که بعد از گرفتن ابریشم آنقدر
کشتی را در روی آب دریا گردش داده معطل
دارند که وعده معامله منقضی شود ٭ و چنین
کردند ٭ تا اینکه بعد از انقضای وعده ابریشم
باسلامبول رسید ٭ و آن وقت تجار فرنگی در گرفتن
ابریشم تعلل کردند ٭ سهل است که در حال گریبان
تجار ایران را سخت گرفته ٭ طلب خود را بشدت
مطالبه نمودند ٭ بیچاره تجار ایرانی ٭ با آنهمه کاردانی
آنوقت فهمیدند که گول خورده اند ٭ در آن بین
تجار ایران هرچه اصرار کردند ٭ تجار فرنگستان ابریشم را

عوض طلب خود قبول ننمودند ٭ آخر الامر قرارداد چنین
شد ٭ که تجار فرنگستان ابریشم را بممالک خود برده
بفروشند ٭ بعد از آن قیمت آنرا هرچه باشد عوض
طلب بردارند ٭ تا اینکه مدتها ابریشم را در فرنگستان
گذاشته بفروش نرسانیدند ٭ و گفتند که ابریشم
بسیار تنزل کرده بفروش نمیرسد ٭ آخر الامر تجار
ایران از راه اضطرار بنصف قیمت راضی شده ٭ عوض
طلب داده ٭ مبلغهای کلی متضرر شدند ٭ چنانکه
امثال ما بندگان ٭ از معامله بعضی تجار امانت
گردار ایران مکرر ضرر فاحش حاصل کرده ٭ یکوقت

خبردار میشویم ؛ که کار از کار گذشته و دست
چاره از همه جا گسیخته است ؛ در زمان که ریان ما
بندگان را ؛ سفت چسبیده ؛ از خانه و املاک و سایر
ما ملک ؛ هرچه توانند بمعرض بیع شرط در آورده ؛
از قرار ده وسه معامله مینمایند ؛ بعد از آن وقتی
خبردار می شویم ؛ که دویست تومان اصل تنخواه تخمیناً
هزار تومان است ؛ و بیع شرط دو مقابل آن علم الله
تعالی ؛ که بنده درگاه بسبب اینگونه معاملات
خراب شده حاصل پنجاه ساله عمر خود را تلف نمودم
مجملی از مفصل آن این است ؛ که چون در عهد ولیعهد

مبرور ؛ اسکنه الله تعالی فی دار السرور ؛ مدت هفت
هشت سال ؛ علی الاتصال ؛ از ولایت آذربایجان
قشون فراوان ؛ بممالک یزد و کرمان ؛ و هرات
و خراسان مأمور شدند ؛ و هر سال مباشرین
و امنای دیوان از برای راه انداختن قشون ؛ و ادای
اخراجات آنها در تبریز ؛ وجه نقد از مباشرین
ولایات مطالبه نمودند ؛ بنده درگاه
نیز که یکی از مباشرین بی قوه بود ؛ هر سال
اضطراراً مبلغ کلی از تجار ایران ؛ بمعامله
و مرابحه ؛ ده وسه قرض ؛ و خدمت دیوان را

بانجام رسانیدم ؛ وبعلت بعضی موانع ؛ همان سال
از عهدهٔ وصول وایصال طلب مردم اصلاً وفرعاً
نتوانستم بیایم ؛ وسال دیگر نیز بهمین جهات
مذکوره علاوه شده ؛ قوز بربالای قوز گذا
گشت ؛ بالآخره خرابی کلی در اوضاع بنده درگاه
حاصل ؛ وجمیع ما ملک خودرا ؛ در پیش تجار بیع شرط
گذاشت ؛ بالجمله سالی در تنزیل مبلغ دو هزار تومان
بجهة اخراجات سرباز نقد مطالبه نمودند ؛
هزار تومان آنرا ؛ بهزار ماجری قرض وسرانجام
کرده ؛ درباب هزار تومان دیگر کار بجائی

رسید ؛ که از راه معطلی یک بوقچه شال از حاجی
عبد العلی زنجانی ؛ موافق تصدیق وتشخیص آقا
میر محمد حسین تاجر اصفهانی ؛ بمبلغ یک
هزار وهشتصد تومان خریدم ؛ چهار ماهه
حجت داد ؛ بعد از آن همان شال را ؛ نزد خود
آقا میر محمد حسین ؛ در عوض هشتصد تومان
بیع شرط گذاشته ؛ از قرار مرابحهٔ ده سه
تنخواه گرفت ؛ ومشار الیه رعایة ؛ مبلغ
دویست تومان هم بدون بیع شرط داده ؛ حجت گرفت
تا اینکه هزار تومان تمام شد ؛ اما

تا انقضای وعده وصول تنخواه متعسر گشته
همان شال را الجاءً بعلاوه بعضی اسباب دیگر
نزد تاجر علیحده بیع شرط کرده تنخواه آقا میر
محمد حسین را اصلاً و فرعاً کارسازی
نمود لکن سید مزبور علاوه بر وجه مرابحه ده سه
سی تومان هم باسم ایلپائی خواهش کرد و نگرفت یعنی
داده نشد از اتفاقات تنخواه تاجر ثانی را نیز در سر
وعده مقرر نتوانست ادا نماید و محتاج شد باینکه
همان تاجر شالها را از قرار تشخیص اهل خبره امینی
عوض طلب خود قبول کرده تتمه تنخواه را نیز بگیرد

وطرفین در تشخیص قیمت بامانت آقا میر محمد حسین
که از حقیقت آن استحضار داشت راضی شده
از قرار روایت و حکایت میرزا محمد حسن آبی
که در این معامله با بنده درگاه ادعای شراکت
داشت سید مشارالیه شالهای معلوم را
بمبلغ هزار باجاقلو که نهصد تومان و نصف
قیمت اولی باشد قیمت کردند میرزا حسن
مذکور ساخت که من هرچه بجناب سید گفتم
که این بقچهٔ شال همانست که شما اول وهله
بمبلغ هزار و هشتصد تومان قیمت کردید و ما

نیز بهمان قیمت خریدم ٭ نزد شما گذاشته تنخواه
گرفتیم فایده نبخشید ٭ وگفت آنوقت شال در قیمت
گران بود و اینوقت ارزان ٭ وعلی هذا القیاس بجهة
اینگونه معاملات ٭ رفته رفته خرابی فاحش در اوضاع
ظاهری و باطنی بنده درگاه واضح گشت ٭ بالاخره
کار بجائی رسید ٭ که ملا قاسم تبریزی که از جمله رفقای
قدیم ٭ و محبان صمیم بود ٭ خانه هزار تومانی واقعه
در محله سرخاب را ٭ بچهار صد تومان بیع شرط گرفت ٭
تا مدت دو سال ٭ و هر سه ماه معامله را تجدید
و مرابحه را بر سر مرابحه ٭ و فرع را بر سر فرع آورده ٭

مبلغهای کلی صاحب طلب شد ٭ هرچه از بدو
دولت ولیعهد مبرور ٭ البسه الله تعالی حلل النور ٭
شال و جبه و اسباب دیگر ٭ اعم از ظروف
چائی و انگشتر تحصیل شده بود ٭ عوض وجه
مرابحه برداشت ٭ حتی خز قرمزی ٭ که بجهة زمستان
بچهل تومان تمام کرده بود ٭ به بیست و پنج تومان
برداشت ٭ و انگشتری سفارت را ٭ که بچهل تومان
خریده بود ٭ بدوازده تومان قبول کرد ٭ و هم
چنین سایر اسباب را فرداً فرداً بقیمت نازل تصرف
نمود ٭ باز خانه را در عوض تتمه طلب خود ٭ بمعرض

ببیع شرط درآورده ❊ مرخص کرد تا اینکه همراه
اجودانباشی از تبریز حرکت و در دار السلطنه اصفهان
بخاکپای شاهنشاه عالم پناه ❊ روح العالمین فداه
شرفیاب شد ❊ مورد مراحم گوناگون شهریاری گشت ❊
در خلال این احوال ❊ مبلغی از مواجب و انعام مرحمتی
موافق حکم همایون ❊ حوالهٔ آذربایجان کردید ❊
بندهٔ درگاه نیز تتمهٔ طلب ملا قاسم را ❊ از آن بابت
حواله و تأکید نوشت ❊ که مشار الیه خود در وصول
وجه طلب مراقب باشد ❊ یکوقت معلوم گشت ❊ که
هشتصد تومان بحیطهٔ وصول رسانیده ❊ یکصد و

سی و پنج تومان هم علاوه بر طلب خود برداشت کرده است ❊
باین دستاویز ❊ که در وصول تنخواه این مبلغ را خرج
نموده ❊ بمحصل و مباشر تعارف کرده ام ❊ با این همه
هرچه نوشتم ❊ که مشار الیه اقلاً قدری خرجی
در تبریز بعیال و بازماندگان بدهد نداد ❊ سهل است
که آشنائی قدیم را هم بالمره فراموش کرد ❊ باز
از این اوضاع پر متأثر نشدم ❊ ولیکن یک نکتهٔ
بسیار بسیار باین بنده شاق و گران آمد ❊ که تجار
اسلام ❊ که در مذهب و آئین ❊ باهم یگانه و متحد هستیم ❊
در معاملات باین شدت بر مسلمین سخت و صعب گرفته ❊

دولتی که بهزاران بی نظامی از پادشاه اسلام ۞ و عمله
نظام و غیر نظام ۞ و امرا و اعیان ذوی العز و الاحترام ۞
و قاطبهٔ رعیت اسلام ۞ جمع کرده فراهم آورده اند ۞
اکثر آنها نه در خیرات و مبرات خرج میکنند ۞ و نه مسجد
و رباط میسازند ۞ و نه در تعمیر پل و معبر مسلمین ۞
صرف مینمایند ۞ و نه اعانت فقرا و مساکین می کنند ۞
و نه بصلهٔ ارحام میدهند ۞ و در مخارج خودشان
نیز نهایت قناعت و صرفه و غبطه منظور کرده ۞
باکمال تنگی و عسرت گذران دارند ۞ هرگاه پنجاه
تومان از وجه خمس آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ۞

بر ذمهٔ یکی ثابت باشد ۞ سید بسیار فقیری پیدا
کرده ۞ پنجاه تومان مبلغ پنج تومان مصالحه کرده
قبض پنجاه تومان دریافت میکند ۞ هرگاه دشمنی
از دول خارجه ۞ بدولت اسلام پیدا شود ۞ امدادا
نمی نمایند ۞ و پول قرض نمیدهند ۞ که پادشاه
اسلام پناه ۞ دشمن را جواب داده ۞ ممالک را
امن و امان کند ۞ تا اینکه آنها باندوختن
پول و اخذ مرابحه ۞ و نفع بر نفع اشتغال ورزند ۞
و بجهة زیادتی اعتبار ۞ بمکه معظمه رفته
مندیل هم برسر گذاشته ۞ امین شرع میشوند ۞

اما همینکه پای کفار وخارج از مذهب بمیان
آمد ✤ الالاف والوف بدون بیع شرط وضامن معتبر
یك دفعه ✤ ده هزار تومان ✤ وبیست هزار تومان ✤
بیك نفر کافر غیر معروف میدهند ✤ وباحوال
امثال ما مسلمین مطلقا رحم نمیکنند ✤ چنانکه
همین آقا میر محمد حسین اصفهانی ✤ وقتی طمع
خام افتاده ✤ مبلغ هجده هزار تومان ✤ باهزاران
آرزو واطمینان ✤ به برجیس تاجر انکلیس دادند ✤
که او بلندن رفته ✤ از امتعه آنجا بقیمت ارزان
بکیرد ✤ وبعد از آن نقدا بایران نماید ✤ تا اینکه

آقا میر محمد حسین انتفاع چنین وچنان ازاین
معامله حاصل نماید ✤ از قضا برجیس تلبیس ابلیس ✤
پیش گرفت ✤ وتنخواه سید را که بهزاران رنج وتعب
فراهم آورده بودند ✤ یکجا بلعیده ✤ از نقد وجنس
پس نفرستاد ✤ سهل است که ظالم بیمروت ✤ یك دفعه
عذرخواهی نیز در این عرض مدت ✤ نکرد ✤ اجودا شیا
در لندن که بجهت ترجی معطل بودند ✤ باهزار املجی
ومشقت برجیس را پیدا کرده ✤ تنخواه سید وسایر
تجار ایران را ✤ از او مطالبه نمودند ✤ مشارالیه
گفت ✤ حقیقت حال این است ✤ که بعلت بعضی جهات

تنخواه از دست من در رفته ؛ و حالا بالفعل مفلس
شده ام ؛ و لیکن فکر بسیار صحیحی در باب تنخواه
تجار ایرانی کرده ام ؛ و آن این است که بار دیگر
همت کرده بقدر دو هزار تومان ؛ بمن بدهند
تا معامله کنم ؛ و از منفعت آن طلب مردم را
بدهم ؛ همین که اجودانباشی از او یأس کلی حاصل نمودند ؛
بسمت پاریس مراجعت کردیم ؛ از تفضلات خداوندی
در آن بین که معطلی از حد گذشته بود ؛ یکنفر صراف
فرنگی مبلغ دوازده هزار تومان ؛ بدون مرابحه
و ضامن با جودانباشی قرض داد ؛ تا اینکه تدارک

خود را دیده ؛ مراجعت بایران کردیم ؛ و اجودانباشی
مکرر شکر گذاری کردند ؛ و ممنون شدند ؛
که برجیس از تنخواه تجار خود بما نداد ؛ و اگر نه هرگز
از عهده مرابحه و معامله آن نمی توانستیم بیرون
بیائیم ؛ علی ای حال حالا آقا میر محمد حسین از معامله
چنین بغایت مأیوس و غمگین ؛ و از وقوع این داستان
رنگین ؛ بی نهایت خشمگین ؛ دست درازش
از برجیس و لندن کوتاه است ؛ و خاطر آشفته اش
همنشین ناله و آه ؛ نه از گریه و زاری او را ثمری است ؛
و نه از ناله و سوگواری بهرسو اثری ؛ گاهی در تجسس

برجبین حیران است ❊ گاهی بحسرت سمت لندن
و پاریس نگران ❊ از خجلت این قوم شوم ❊ هر یوم لاحول
گویان ❊ و از خبث این حادثه مشکل تا الان و گریان
همواره بسوی مشکل کشائی بشتاب تمام دوان است
و دائما بکوی چاره جوئی به پیچ و تاب کلی روان اما ❊
چه حاصل چنانکه گفته اند ❊ گر تضرع کنی
و گر فریاد ❊ دزد زر باز پس نخواهد داد ❊ بعد
از تحریر این فقرات بوضوح پیوست که میرزا سید حسن
از میان شالها چند طاقه شال مرغوب برداشته
و چند طاقه دیگر عوض کرده ❊ بوقچه شال را بالمره

معیوب و ناقص نموده بوده است ❊ در اینصورت
بهیچ وجه من الوجوه ❊ با آقا میر محمد حسین بحثی وارد
نمی آید ❊ سهل است که بنده درگاه باید بهزاران
شرمساری عذر این تقصیر را ❊ از جناب سید خواسته
التماس عفو و بخشش نمایم ❊ و امید وارم که ایشان
نیز انشاء الله تعالی بملاحظه علو شان و مرتبه
که دارند ❊ عذر بنده را بپذیرند علی ای حال میرزا
سید حسن مزبور وقتی که بنده درگاه عازم سفر
فرنگستان بود ❊ در ازای اینکه بملاحظه حقوق
آشنائی و هم ولایتی حق المقدور از اخراجات و تدارکات

سفرامداد نماید ٭ کریبان بنده را سخت گرفت و گفت
که از بابت ضرر شال معلوم ٭ باید یک صد و شصت تومان
حصه خود را بدهی ٭ با اینهمه باز بنده خجالت کشیدم ٭
که حکایت برداشتن و عوض کردن شالها را بعلاوه
مراتب تهمت و افترا ٭ که در حق آقا میر محمد حسین نسبت
داده بود بروی او آورده ٭ خود را از دادن ضرر شال
که ادعای خلاف ٭ و توقع پوچ بود ٭ خلاص نمایم ٭
مقدار صد خروار غله بوزن جدید ٭ که نواب
قهرمان میرزا ٭ و سرکار امیر نظام ٭ در عوض
اخراجات سفر در وجه بنده درگاه ٭ انعام فرموده

بود

بودند ٭ برات آنرا بنزد عشار الیه داده ٭ از چنگ
مملو از عار و ننگ او خلاصی حاصل نمود ٭ علاوه
بر آن ٭ هنگامیکه بنده درگاه ٭ چکمه
بپا ٭ میخواست که از منزل میرزا محمد حسن
حرکت ٭ و عازم سفر فرنگ شود ٭ آقا محمد باقر
برادر حاجی قاسم کرم رودی ٭ که از بنده طلب
داشت ٭ آمد بنده زاده میرزا محمد را خطاب کرده
گفتم ٭ که عجالة در اینجا چیزی نیست ٭ و در ولایت
نه نفر شتر خوب که هست ٭ لا اقل آنها را نیز
در عوض طلب او بدهید ٭ او از قبول شتر انکار

کرد ❖ و میرزا محمد حسن فورًا گفت که من حالا
شترها نقد کردم ❖ میرزا محمد مستوفی
مبلغی از بابت رسوم مستمرّات طلب دارد ❖
و شترها میخواهد ❖ شترها را باو میدهم ❖ و تنخواه
نقد را بحاجی قاسم ❖ بندهٔ درگاه از این تمهید
میرزا محمد حسن خیلی ممنون شده ❖ سفارش
کردم ❖ که شترها را باو بدهند و دادند ❖ بعد
از گرفتن شتر گفته بود ❖ که ضرر شال بیش از بهای شتر است
بنده درگاه ❖ که از سفر مراجعت کرده ❖ از این مقدمه
مستحضر شد ❖ باز خجالت کشید ❖ که اظهار این مطلب

نماید ❖ خود را باین نکته راضی کرد ❖ که چون
رسم و عادت مخلوقات خداوند تعالی این است که هر کس
از یار و دیار خود مفارقت ❖ و سفر دور و دراز اختیار
نماید ❖ دوستان او را لازم است ❖ که در حق بازماندگان
او بقدر امکان محبت و احسان نمایند ❖ ذات
مقدس این دوست قدیم ❖ که چنین اقتضا کرده
گوارا است ❖ هر کس هر چه بر خود ❖ سزاوار و لایق
داند ❖ روا نیست ❖ که دوستان دیگر او را مستحسن نشمارند ❖
و سکوت نمایند ❖ حکایت در باب تدبیر اهل انگلیس
این است ❖ که در این اقرب زمان یکنفر از اهل انگلند

بعزم تفرج وسیاحت وارد اسلامبول شده
از اتفاقات روزی بدستیاری پیر زال پرحیله
ومکاری؛ در خفیه با زن یکنفر سرتیپ دولت عثمانیه
که بسیار مقبوله وخوش صورت بوده است؛ رابطهٔ
الفت بهم رسانیده؛ طرح رفاقت میریزد؛ وعند الفرصه
باهم صحبت وملاعبت مینمایند؛ یکوقت حریف انکلیس
در اثنای غلبهٔ محبت وافراط شهوت؛ همان محبوبه
باعفت را؛ مخاطب ساخته میکوید؛ که فی الحقیقه
با این حسن وجمالی که تراست؛ من بسیار حیفم میآید؛
از اینکه شوهر بدگوهرت چنانکه سزاوار است

قدر ومنزلت ترا نمیداند؛ اما بقراری که من در
محبت تو بیقرارم؛ اگر تو نیز بر صداقت من اعتبار
کرده؛ قلبا مرا اختیار کنی؛ همیشه ترا چون جان
شیرین عزیز داشته؛ هرگز یک ساعت صحبت ترا
بعالی نخواهم داد؛ زن گفت این معنی از کجا معلوم است؛
که مرا شوهر خود از تو کمتر میخواهد؛ حریف
جواب داد؛ که خوش بود که محک تجربه آید بمیان؛
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد؛ آخر
الامر طرفین راضی بامتحان شده؛ چنین قرار دادند؛
که هرگاه حریف ایمطلب را؛ مبرهن وثابت نماید؛

آنوقت هرگز زن از تکلیف او نکول نکند ❊
تا اینکه حریف انگلیس یکشب چهارصد تومان
پول نقد برداشت ❊ وبسوی خانهٔ شوهر زن شتافت
ودر کوفت ❊ شوهر بیرون آمده ❊ پرسید که مطلب
چیست ❊ وسر وکارت با کیست ❊ گفت راستی اینست
که مصلحت خلوتی است ❊ شوهر بالضروره در گوشهٔ
خلوت اختیار کرده ❊ با حریف هم گفتار شد ❊
ودر اثنای صحبت ❊ حریف بی اختیار ❊ پرده از روی کار
برداشت ❊ وبی محابا مذکور ساخت ❊ وگفت که من
نسبت بمعشوقهٔ سرکار ❊ میل ومحبت بی نهایت بهم رسانیده ❊

برای وصل وصحبت او بیقرارم ❊ واز راه اضطرار
وانکسار ❊ چهارصد تومان دینار ❊ که همه درست
وتمام عیار است ❊ بشوق وصل ودیدار زن شیرین گفتار ❊
آورده ام ❊ که بی صدا از من بگیری ❊ وبحصول مدعا
راضی شده ❊ زن ماه رخسار را یکشب در منزل خاکسار ❊
که خالی از اغیار است ❊ با اختیار من واگذاری ❊ وعلی
الصباح بدون اینکه چیزی از او کم شده باشد ❊
باز از من پس بگیری ❊ شوهر زن از شنیدن این تکلیف
غریب وعجیب متحیر ماند ❊ لحظهٔ باندیشه فرو رفت ❊
وبخانهٔ خود برگشته ❊ ماجری با اهل بیت خود باز

گفت: زن از روی مصلحت که هر آرزو را چنین سفت
که فی الحقیقه چهارصد تومان در این ازمنه و احیان
مایهٔ اطمینان یک خانمان است: البته تنخواه را
بگیر: و از من هم خاطر جمع باش: که به بهای او چیزی
نمیدهم: و سحرگاه باز بسلامت و عافیت
مراجعت و شرف خدمت دریافت خواهم کرد: شوهر
بی غیرت را مصلحت او پسند آمد: تنخواه را گرفت
و زن دلخواه را داد: حریف شکار را در ربوده بخانه
خود برد: و مترجم این مقال شد **بیت** جمادی چند
دادم جان خریدم: بحمد الله عجب ارزان خریدم:

و مکر و زور و بمعشوقه کرده میگفت که تفاوت محبت
من و شوهرت نسبت بتو این است: که من از پول
بیجاز گذشتم: و او از جانان: یعنی من پول
داده تو را خریدم: و او پول گرفت و تو را فروخت:
پس در این صورت سزاوار این و مصلحت چنین است:
که تو هم دین و آیین عیسویه را اختیار کرده مرا
بشوهری قبول کنی: تا اینکه هر دو بعیش و کامرانی
باهم زندگانی کرده: بسیاحت ممالک
فرنگستان رفته: لذتهای جاودانی حاصل
کنیم: و اوضاع تماشاخانها و آزادی: و کیفیت

معموری و آبادی فرنگستان زاید الوصف اظهار
و بیان ساخت ٭ تا اینکه زن بمفاد هنّ ناقصات
العقول بخدعهٔ حریف بازی و فریب خورده ٭ از دین
خود برگشت ٭ و بدین و ملت عیسوی پیوست و باعتقاد
خود ٭ از دام شوهر بدگوهر یکبارم برجست ٭ و صبح شد
شوهر هرچه انتظار کشید ٭ خبری از زن نرسید ٭
و با هزاران تشویش و اضطراب رفته ٭ بشتاب تمام
دق الباب مشتری کرد ٭ حریف فوراً بیرون آمده ٭
معذرت جست و گفت که چون امروز پیش لندن
بسر عزیمت داشت ٭ لهذا من امشب بالضروره طمع

از ملاعبت و عشرت برید تا صبح بکتابت ٭ و زن
پرکارت بخواب استراحت اشتغال داشتیم ٭ اگر
باورت هست ٭ مراجعت نموده شب آینده را هم
مهلت بدهید ٭ و اگر نیست شهادت از بانوی خداوندت
بخواهید ٭ شوهر زن از استماع داستان چنین
حیران و سرگردان ماند ٭ الجاء از زن با عفت
شهادت خواست ٭ و زن در همان آن ٭ رخش فضاحت را
بجولان در آورده ٭ شهادت داد که هرچه حریف گفت
همه بجا و درست است ٭ بیچاره شوهر زن متحیر و آواره
گشت ٭ و خواهی نخواهی برگشت ٭ و روز دیگر انتظار

از حد گذشت با زن سراغی از زن بجست ؛ بی اختیار بعزم
منازعت حریف کمر بست و رفت ؛ و بانهایت فلاکت طی
مسافت کرده ؛ بعد از حصول فیض صحبت با حریف چنین
گفت ؛ که ای فلان اهالی انگلستان همیشه بعدالت
مشهورند ؛ و این معنی از شیوه مروت و عدالت دور است
که زن مرا بخلاف قرار داد ؛ عوض یکشب دو شب بلهو
و لعب وا داشته ؛ اساس تذویر و تقلب بپا کنی و مرا
با هزاران تشویش و تردید منتظر گذاشته سرهم بندی
نمائی ؛ حریف زرنگ با هزاران گونه حیله و نیرنگ
پیش آمده بانواع لطایف الحیل تقریر کرد ؛ که اینگونه

خیالات فاسده هرگز از خاطر من خطور نکرده است
و در این معامله مطلقا نمیخواهم که خلاف قرار داد
بعمل بیاید ؛ ولکن از قضا امشب مرا بی اختیار خواب
گرفت ؛ و تا این وقت لذت ملاعبت زن نازنینت
از دست رفت ؛ اگر موافق انصاف و قانون عدالت
سزاوار است که چهارصد تومان از شما مفت بگیرید و من
یکبار هم با زوجه با عصمت جفت نشوم ؛ اختیار دارید
و الا از راه مروت و رأفت معذرت رفیقت را مقرون
باجابت داشته یکشب باهم مهلت بدهید ؛ که بلکه
از محبت شما بتقدیم مدعا پرداخته ؛ بالمره مایوسی و محرومی

حاصل نشود ÷ شوهر زن بجز اینکه منظور او را بعمل
بیاورد ÷ چاره بنظرش نیامد ÷ و با هزاران حیرت
و حسرت معاودت کرد ÷ و روز دیگر هم باز بقرار
پیش از آن ناز پرور خبر و اثری ظاهر نگشت ÷ بار سیم
بسرعت تمام ÷ سوی منزل مشتری شتافت ÷ همینکه
در مطلب باز کرد ÷ جواب صریح شنید ÷ که زن
دین و آیین عیسویه ÷ و شوهری را اختیار کرده است ÷
موافق شریعت عیسوی تورا تسلطی نیست ÷ که دیگر بعد
ازین ادعای زن از دست رفته از من نمائی ÷ خلاصه
بالاخره مراتب با منای دولت عثمانیه عرض شد ÷

و حسب الحکم وزرا مقرر گشت ÷ که حریف انگلیس و زن
پرتلبیس ÷ هر دو در دیوانخانه حاضر شوند ÷ حریف
پیغام فرستاد ÷ که چون حرمت زنان در میان ملت
ما بسیار منظور است ÷ پس در اینصورت بعهده
وزیر دیوانخانه لازم است ÷ که حین ورود و دخول
استقبال و تواضع نمایند ÷ والا من و زن در دیوانخانه
دولت عثمانیه حاضر نخواهیم شد ÷ بعلت اینکه اهل
انگلیس در هرجا آزاد ÷ و مطلق العنان میباشند
بنابراین وزیر دیوان ÷ بالضروره راضی بتواضع
و استقبال گردیده ÷ مرافعه کردند ÷ حریف

مطلب را از پیش برد ❁ وزن را نکه داشته تصرف
دائمی نمود ❁ وسرتیپ ملت عثمانیه هم غیرت کرده
از آن مدخوله یکباره دست برداشت ❁ وخود را
بهمین دلخوش نمود ❁ که چهارصد تومان را میدهم
زن دیگر میگیرم ❁ بالجمله اهالی فرنکستان
فرداً فرداً پر عاقل وکامل نیستند ❁ واز فطانت
وذکاوت بهره وافر ندارند ❁ لکن اساس
پارلمنت ومشورتخانه که برپا کرده اند ظاهراً
عیوب آنهارا پوشانیده است ❁ چراکه هر وقت مصلحت
دولتی ومملکتی پیش آید ❁ معدود کثیری که قرار

داده اند از عقلا وامنای دولت ❁ در مجلس پارلمنت
جمع شده ❁ باهمدیکر شور ومصلحت مینمایند ❁
وبغور مطلب ونیک وبد مدعا رسیده ❁ بالاخره از
آرای عقلا چیز پخته امتیاز واختیار کرده بکار
میبرند ❁ در اینصورت معلوم است ❁ که خبط وخطا
کمتر شده ❁ همه امور را بر وفق مصلحت صورت میدهند ❁
واغلب اوقات بحیله وتزویر ❁ بسیار بسیار اعتقاد
دارند ❁ اکر در حق دوستان صادق هم باشد
باز در مقام ضرورت مضایقه نخواهند داشت ❁
انصافاً هر دولت ❁ که امنای آن این عادت را معتاد

باشند ؛ ازجملهٔ عقلا وکاملین محسوب نشده
داخل زمرهٔ مزوّدین وجاهلین خواهند شد ؛ چنانکه
سالهای سال ؛ دولت انکلیس ؛ با دولت علیه
ایران ؛ بزرق وفسون راه رفته ؛ هنکام فرصت
بدون سبب وجهه ؛ طریق مخالفت وبدعهدی را
مسلوک داشتند ؛ ازجانب دولت علیه ایران
مطلقا خلاف عهد وشرط دوستی ظاهر نکشت وآنها
بدون دست آویز حسابی از دوستی قدیم دولت
ایران چشم پوشیده ؛ شیوهٔ مخالفت را پیش کرفتند ؛
ودر کاغذهای اخبار هم انچه خواستند مکرر

مطلب را

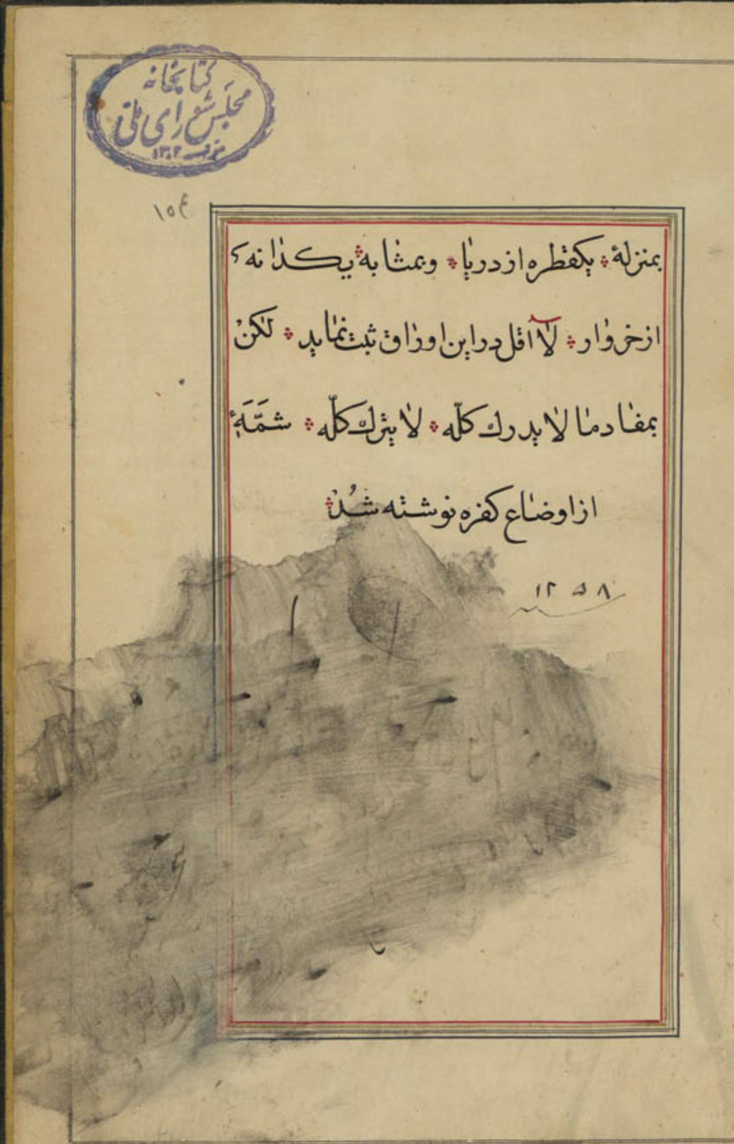
مطلب را جعل کردند ؛ وهرچه نوشتند همه
خلاف واقع ؛ ومحض تهمت وافترا بود ؛ پر واضح است
که هرکاه رجال دولت بزرکی عموما ؛ بحلیهٔ
ذکاوت وفطانت آراسته ؛ وشیوهٔ انصاف وصداقت را
مرعی داشته باشند ؛ هرکز با دوستان اینطور
بدعهدی و پیمان شکنی نمیکنند ؛ وبجهه دولت
خود را درعالم بدنام وبدعهد بقلم نمیدهند ؛
ظاهرا با دولتهای قوی همیشه بقاعده وانسانیت
رفتار کرده ؛ هرکز طریق مخالفت را مسلوک
نمیدارند ؛ امّا با دولتی که ظاهرا ازخود ضعیف

ترشمارند ؛ دائما راه بهانه جویند ؛ ومحض بیحساب
گویند ؛ ودر اصغای حرف حسابی تعلل ورزند ؛
مضمون این شعر در هر حال بحال آنها شامل است بیت
دشمن بدخواه هرچه عاجز مسکین ؛ عاجز مسکین
هرچه دشمن بدخواه ؛

فی الوصیة والدعا لمستند

بنده کمترین که احقر مخلوقین واقل مسلمین است بحکم
تکلیف ملت ؛ وآیین مذهب خود ؛ باکمال
جسارت وجرات عرض ؛ وازخاک پای سلاطین
معدلت آیین ؛ وخواقین ایران زمین ؛ وارباب
مکنت ومتمولین ؛ خاصه ازکافه علمای
راشدین ؛ وقاطبه شیعیان مسلمین ؛ همین قدر
استدعا مینماید ؛ که مادام الدهر ازین گروه
نابکار احتراز کرده ؛ همیشه برکنار باشند
وبتقریر وتحریر وحیله وتذویر آنها ؛ هرگز اعتماد

واعتبار نکنند ؛ که هنگام فرصت بی سبب وجهة
مخرب دین و ملت ؛ ومضیع آیین شریعتند ؛ تا باخذ
ما یعرف مسلمین و تصرف ملک ایران زمین چه رسد
و دیگر عرض مینماید ؛ که بذات مقدس خلاق آسمان
وزمین ؛ وبروح مطهر سید المرسلین و سایر ائمه
معصومین ؛ صلوات الله علیهم اجمعین ؛ سوگند
ویمین است ؛ که بسبب پریشانی خاطر و کثرت تاسف
وتاثری که آناً فآناً از ملاحظهٔ این اوضاع کفرستان
حاصل میشد ؛ بندهٔ درگاه را آنقدر ممکن نشد
که از شنایع افعال ؛ وقبایح اعمال اینقوم بدسگال



بمنزلهٔ یکقطره از دریا ؛ وبمثابهٔ یکدانه
از خروار ؛ لا اقل در این اوراق ثبت نماید ؛ لکن
بمفاد ما لا یدرک کله ؛ لا یترک کله ؛ شمه
از اوضاع کفره نوشته شد

١٢٥٨



